

ذکر صورت زائچۀ مسعود که در وقت ولادت اشرف بوجود ارتفاع امطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بنا ای آسمان حلیم رصدیند • نگار کن بعقل چرخ بپزند
بحسن طالع صاحبقران بدین • سعادت نامۀ هر در جهان بدین
تماشا کن درین فرخنده منقور • سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضت زایات نصرت اقتصام از همای امرکوت مولانا چاند حلیم را (که در معرفت امطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارت عظیم و مهارت تمام داشت) بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عمّت قباب ساخته بودند. و او چنان بمعسرک والا نوشته معروض داشت که بازتفاح امطرلاب یونانی و حساب زیج کورگانی طالع سعادت مطالع منبئه استخراج نموده شد. و صورت زائچۀ اقدس این است •

<p>مطار مشتی میزان شمس زحل مقرب</p>	<p>زهره سنبله</p>	<p>ذنب اسد سرطان</p>
<p>قوس</p>		<p>جوزا</p>
<p>مربخ جدی دل راس</p>	<p>حوت</p>	<p>حمل نور</p>

اگرچه سنبله برج ذوجعدین است مرکب از ثبات و انقلاب اما درین دیباجه اقبال ثبات طالع
 بامعاین نظر و معاین تأمل بدو وجه منحلوق شده - بجز آنکه جزو طالع درجه هفتم است از ثبات
 اول برج - و آن با اتفاق اهل تنجیم ثبات دارد - درم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارش
 منسوب - و این دو دلیل است بر ثبات سربر سلطنت و استقرار مهندخلانت - و صاحب طالع عطارد
 درین زایچه اشرف بمنزل سعیداکبر است - چه مشتری که سعیداکبر است یا اوست - و عطارد
 بکبر است که با سعد سعیدتر گردد - و زهره که سعید اصغر است در خانه اوست - چنانچه عطارد در
 خانه زهره است که میزان باشد - و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کداست - و آن هم
 بحسب تسویه و هم بحسب برجیت در خانه دوم است که تعلق باسباب معاش و قوام زندگانی
 دارد افاضه کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را بطور
 عقل پیازاید - و عقدهای دین و دولت را بسرانگشت خرد بگشاید - و زهره که بسعدت و مینت
 مشهور و عیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و سواد ذوق
 و حضور آمده میدارد - و از غرائب آنکه صاحب طالع در خانه معاش نشسته - و صاحب خانه
 معاش در طالع - و هر دو سعادت ذاتی و عرضی دارند - و ایام زندگانی را با عیش و کامرانی
 انتظام می بخشند - و مشتری که سعیداکبر است و منسوب بعقل و دیانت و علوهمت و استقامت طبع
 و تعمیر عالم نیز در خانه دوم است ناظر بخانه چهارم که خانه عاقبت است اسباب سعادت و
 کامرانی بر وجه (ثم تا عاقبة العاقبه مقارن حال غرخته مآلی آن حضرت میدارد - و عطارد
 ممتاز الحزاج بسبب مقارنه با سعیداکبر سعادت کبری ینمه و سعادت بر سعادت افزوده - و دلالت کرده
 بر آنکه صاحب طالع بمنو همت و سمو منزلت بر همه خلائق مایق باشد - و بارباب عقل و دانش و اصحاب
 نظامت و ذکا مجالست نماید - و دانشوران روزگار و دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه اربابند -
 و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان رومی او بندند - و آنچه در ضمیر
 الهام وروده او پرتو حضور اندازد موافق عقل و مطابق نفس امر باشد - و ابواب نصفت

(۲) نسخه [ح] حیر - (۳) بعد ازین در نسخه [ط] شعره عقل بود پیشرو کار او - عقل بود

فانله سالار او - هرچه نه از فکر بندش نسون - هرچه نه از عقل بندش جنون - و در نسخه [ز] این

ابیات حاشیه - (۴) نسخه [ب] عاقبة الامر - (۵) بعد ازین در نسخه [ط] شعره چو اسکندر بود

در پادشاهی - حکمت روزی و دانش پناهی - و در حاشیه نسخه [ز] این بیت نیز - اوسط و فطرتان دانش اندوز -

نگردش در سخن زایی شب روز -

و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید -
 و در اختراع مبانعی عمارات عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همت بکمارد -
 و دران عمارات دلپسند بانواع خوشحالی و خرمی و اصناف آزادی و بینمی بگذرانند -
 و از جمله غرایب آنکه زهره در خانه عطارد است - و عطارد در خانه زهره - و سه سعادت جمع شده -
 یکی سعادت مشتری - دوم سعادت زهره - سیوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده -
 و این بغایت نادر افتد - و نیراعظم عطیه بخش عالم که نظام بخش امور جهانیانست
 علی الخصوص کرامت فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانه سیوم در برج ثابت
 واقع شده رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده - و چون از هبوط برآمده
 رو بشرف دارد شرانفش روز افزون ساخته - و چون ناظر است بخانه نهم که خانه مفرست
 همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سر بلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست
 روشنی بخش جهان باشد - و خانه سیوم که باقربا نسبت یانکه مفرست از اقارب عقارب
 خبر داده - و زحل در اینجا آن نزدیکان دور را بخوست و نکابت بهاریه ضلالت و هلاکت
 رسانیده - و قوس و تد رابع است و آن خانه عوائب کارها - و مشتری که صاحب اوست نظیر
 تسدیس دارد و متصل است به عطارد مسعود و در حد خود و مثلث خود است - در هر کاری
 که توجه نماید باساندترین روشی انصرام یابد - و عاقبت کارش بکامروائی باشد - و خانه پنجم
 که خانه فرزند اوست جدی است - و آن برجیست بسیار فرزند - و مرتیخ که کوب سپاه است
 در اینجا است و کدهای طالع است که مدار قانون عمر بروس است - و از جلایل امور آنکه
 این کوب الجیش در بیت الشرف است در درجه و مثلثه و در بجان و آدرجان و ائمه شریفه
 خود از عمر دراز برومند گرداند - و از بسیاری اولاد و احفاد بهره مند سازد - و از فرزندان برخوردار
 کامگار امتضاد بخشد - و سپاه گیتی بوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد - و از جمله اتفاقات
 حسنه آنکه در زایچه طالع حضرت صاحبقرانی نیز مرتیخ در پنجم بود - چنانچه در ظفرنامه
 ایراد یافته - و حکمت هروران تجربه کار در طالع سلاطین قوت مرتیخ اعتبار کرده اند - و درین زایچه
 نوبی حال قدسی مثال زیادتی از طالع صاحبقرانی آنست که این کوب والا در بیت الشرف
 است با قوتی که گذارش یافت - پیلانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت
 در فتح و نصرت و تسخیر مسالک آگاه میسازد - و ایما مینماید ازین که صاحب طالع هر چند در ازم
 شود جاه او بیشتر و بهتر از ایام هباب باشد - و ماه که واسطه تاثیر علویات بسفلیات است
 زائدالتور آمده بدولت روز افزون رهنموی مینماید - و هیلاج هم اوست که بمثابة روح است

و مرتب بدن در خانه پنجم است منصرف از مرتب بتالیف زهره واسطه دوام صحت و تندرستی
 سراج و قوت بدن گشته - و خانه ششم دنوامت منسوب بشکر - و صاحبش که زحل است
 در ملبوم واقع شده که خانه اعوان و انصار است - و راس دنوامت لشکریانرا از خیل مخلصان
 و فدائیان داشته - و رتبه سابع حوتست بدرجه هفتم که حد زهره است و از مقلده و آدرجان
 اوست - مخدرات حریم عصمت را در نوازم رضاجوئی و آداب خدمتکاری ثابت قدمی
 عطیه نموده - و از نکوخدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته - و خانه هشتم حمل است
 صاحبش مرتب که سعادت مذکوره دارد - و ناظر بطالع بنظر تالیف است اشارت
 بر هدایت الهی نموده در موافق خوف و مکمل خطر - و خانه نهم خانه سفر است
 صاحبش زهره در طالع قرار گرفته موافق سرور و جمعیت در سفرهای دور آماده میدارد -
 و موجب ازدیاد ملک میگردد - و هم السعاده در رتبه عشر است که خانه دولت و
 اقبال است - و صاحبش عطارد مصعود ناظر بنظر تالیف - و همچنین سعید اکبر ناظر بنظر تالیف
 بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده - و خزاین روزگار را در حیطه تصرف و
 قبضه اقتدار او در آورده - خانه یازدهم که خانه امید است صاحبش قمر زائد الذور در پنجم
 طالع بواسطه نظر تالیف بطالع سبب حصول امنی و آمال شده - و در خانه دوازدهم
 که خانه دشمنانست قنوب جای گرفته در خواری و نگونسازی اعدای دولت ابدی بوند
 اهتمام دارد - غریب دولتی را که از قبله اطاعت روگردان شده بجایه نفا سرگردان ساخته -
 صاحبش که نیر اعظم است در خانه سیوم که جای اعوان و انصار است جای گرفته بمیارست
 از مخالفانرا پشیمان ساخته و سلک بندگی و جانشیاری در آورده - و از غمناک این طالع
 آنکه عاقل که خانه دولت و سلطنت است جواز است که خداوندش صاحب طاعت - و
 مقدر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را بر نیجه بلند رساند - لیکن بواسطه موافق
 از قوه بفعل نمی آید - و درین طالع مسعود آن خاله جای دولت و سلطنت واقعست - هرگاه
 که دولت در خانه خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد *

تصویر زائچۀ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملے از احکام بطرز اخترشناسان هندوستان

طالع معانت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند آسمان قرار یافته که برج ثابت است - و کمال غلبه و استیلا و مولت و امتعه دارد - و نیز اعظم که از جمیع افراں عالم نظیر تربیتش بملاطون بیشتر است صاحب طالع واقع شده - و این نشانیمت روشن که صاحب طالع بر شهریاران ذامور و فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد - و روز بروز قوایم سلطنت و ایالتش استجکام و استقامت پذیرد - و قواعد رفعت و شوکتش باسپقرار و استدامت انجامد - پنجه قهرش دست گردنشان بدسگال تاب دهد - و آواز کوس نبردش زهره صفدران خیر مرد را آب سازد - و صورت زائچۀ قدسی بموجب تحریر عمده منجمان هندوستان جو نگرای که از ملنزمان عتبه شاهی بود رقمزده کاک تصریح میشود :

منبله مشتری زهره آفتاب میزان عطارد زحل	آسمان	سرطان جوزا
مقرب	نور	حمل حوت
قوس مریخ جدی قمر	دلو	جدی قمر

با وجود کمال بیندینی و تکلفی حضرت شاهنشاهی چندین شمشه عظمی و جبروت که از
 پیدایش سطوتش میباید دلالت میکند که قول منجدار هندوستان که طالع اشرف آسم میگویند
 نزدیک بواقع باشد - و در کتب احکام این طبقه مقرراتی که صاحب این طالع بحیاط مال و غالب
 بر دشمنان و بجهایزه برگزگان باشد - و بآئین عدل و انصاف گراید - و کارها بعقل قوی و رای
 منین خود سرانجام دهد - و بسفر مایل بود - و از سفر بهره مند باشد - و صاحب نوزندان ارجمند
 رضاجوی شود - و مشتری زهره در خانه دم نراه آمده صاحب طالع را بغنون هنرمندی و
 انواع دانشوری رهنمون گشته - و چون سعد اکبر در خانه عطارد امت بدعیه حسن صورت و تقاضای
 ترکیب هنری و سنجیدگی سخن و آراستگی مجلس و خرید عالی و اندیشه بلند در خداشناسی و
 یزدان پرستی و نکوکاری و انتظام هرکاره از روی شایستگی ممتاز ساخته - و زهره در سبزه آرایش
 محدرات سرادقات اقبال و افزایش پیرایه حسن و جمال اهتمام نموده - و نیر اعظم چون در میوم امت
 هرچه خواهد از کارهای بزرگ بے ملاحظه که بجای آرد - و توانا باشد - و برادران بیایه او نرسند -
 بلکه نجم طالع اخوان محذوق گردد - و جهانیان بر هواداری او متحد و متفق باشند - و چون عطارد
 در میوم امت هنرمند و کردار بوده به بیکاری خوش نداشته باشد - مشقت کش و دشمن کش
 گردد - و در الهیات و دیگر فنون حکمت فکرهای دقیقش در مرتبه فوق وجدان باشد - و چون
 در میزانست مشهور آفاق گردد - و کارهای پندیده فراوان میدانسته باشد - و در ازمینه ممتده
 جهانستایی و جهانپدانی کند - و تدبیرات صایده و افکار دقیقه نماید - و زهن چون در میوم امت
 آسایش و آسودگی فراوان بیند - و خدمتگزاران رضامند بحساب داشته باشد - و با شجاعت ذاتی
 بعقل کامل خود کار کند - و چون در میزان و در شرفست صاحب خرابین عالم شود - و چون در سایه
 گرانمایه آفتاب جهانتابست خرابین بیکرانیش صدهای مدید و عدهای دراز برقرار بماند - و
 محقرهای دلخواه بکامرانی و کامستانی کند - و از بزرگتره در روی زمین نباشد - و جانوران حیا و یک
 عظیم جثه بر درگاه او باشند - هرچند بسن و سال بزرگ گردد قدر او بزرگتر شود - و کثرت پناه و کمال
 دوات و جاه بے مشقت و ترقی او حاصل آید - و بدولت و اقبال دیرگاه بماند - چه ازین بطی تر
 کوکب نیست - بمط معانت و استدامت سلطنت و امتداد زمان از عطیهای ادمت - و نیر اعظم
 و زحل و عطارد در یکا برچند - درست پرور و دشمنگاه باشد - و آئین دوستی و دشمنی
 نیکو داند - و مریخ در قوس است جهانیان او را ستایش کنند - چه در سنه طالع و در بیت دوست

خود است - بوی قوی حال که آن معاد کبر امت اندیشها و غمهای طوایف عالم دور کند - و خوشدل و کامروا باشد - و بقوت صوری و معنوی و ذاتی و مرضی بزرگی بزرگان و پادشاه پادشاهان شود - و پرتو شهرتش عالمگیر گردد - وصیت عظمتش از کران تا کران برسد - بسیاری از سلاطین و حکام در نصرت حکم او باشند - و از اندیشه نالک بوده مطیع و منقاد گردند - و چون در خانه مشربست و نیر اعظم نظر بر او دارد سرور این جهان سر بر خط فرمان او باشند - و خاک آفتابش سجده گاه اطاعت خود سازند - و قمر در ششم امت دشمنان او بزرگان باشند - اما باو نرسند - و تاب بارقه قهر و عظمت او نیارند - و همیشه بوسیله او را ترتیب دهند - تا باقتباس انوار وفاق او از آفات سلامت بمانند - و چون در جدی امت و نال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند - و خداوند طالع را موافق مزاج آید که نصیب خصوصیات موافق عدل و مطابق نفس الامر کند - و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هر طایفه را به نیکوکاری رهبری نماید - و خواهد که عالمیان از نشیب آباد تقلید برآمده بجاده قویم تحقیق گرایند - و چون مشغری بر او نظر میکند قدرت و قوت پادشاهی زیاده از اندازه قیاس باشد - و صاحب فرزندان شایسته گردد - و چون زهره ناظر است عیاری بزرگ منشی خجسته کردار در خدمت او بعمراهی دراز باشد - و از رضاجوئی فرزندان نیک نهاد کامران شود •

و ضابطه چند از کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زائچه قدسی میکند نیز ایراک می یابد - چون درازدهم قمر یکی از کواکب سیاره واقع شود معلوم بعمیر دراز کاصیاب میشد باشد - و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد - و چون در عین قوت بود و شهادت اقتزاز و معاد شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ یابد - و بطول حیات و وفور برکت در منازل عالی احساس و امکن و الابنیاں مسرت آری گردد - و چون درین زائچه دوازدهم قمر مرتب امت حصول این معنی بوجه کمال رود - و صاحب سلاطین منصوره گفته در معارک رزم هفتشکن و دشمن نکر باشد - و بر هر کس نظر خشم اندازد گداخته سطوت جلال او گردد - و چون دوازدهم نیر اعظم کوکب محمود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم طبع مخنگذار دانش پذیر قویجالی صاحب اقتبال بود - و در جائی که دلبران نبرد و مردان سرد متوهم شوند صاحب این معاد هرگز متزلزل نگردد - و پای و قار در دامن تمکن و پردلی کشیده دارد - و زائچه توهم و غایب تغییر بصاحت احتیاط او راه نیابد - و درین زائچه مقدس و زود سعیدین در دوازدهم اتفاق افتاده اناضه معادت مینماید - چون صاحب طالع نیر اعظم باشد و در میوم واقع شود مولود لفراف را بمرتبه جلال عظمت رساند - چنانچه درین دیباچه معاد پرتو ظهور دارد - و چون مشغری و عطارد و زهره هر سه ناظر بر او باشند

بر کشورگشایی و فرمانروایی مولود مسعود آگاهی بخشند - چنانچه درین لوحه نگارین چراغ دولت می افروزند - و اگر جزو طالع یا قمر در نهمین برج باشد و چهار کوكب یا زیاده بقمر ناظر بدست و در سلطنت به صاحب طالع متعلق شود - و ممالک فراوان در حیطة تصرف و قبضة اقتدارش استمرار پذیرد - و درین طالع با وجود بودن جزو طالع و بودن قمر در نهمین خود قمر را پنج کوكب ناظراند - نیراعظم - معداکبر سعیداصغر - زحل - عطارد و درین زائجه نهمی صاحب طالع در خانه حیوم است مولود اقدس را اگر برادر سه باشد دیر نماند - و در میان خانمها بهم رسد - و نکوکار و بخشنده و توسل باشد - و بسطت بگزند و سعادت بصفها بهره مند شود - و صاحب دوم در حیوم واقعه کارهای عظیم کند - و شفاهای شگرف بوجود آورد - و اختراع قوانین دولت و حکمت کند - و بداندیشانرا تنبیه فرماید - و ازین صغر اندیشه پیرامون ضمیر و الیش نگردد - و صاحب سیوم در دوم است - بیچارههایی از پانزده را دستگیری کند - و با خویشاوند سعادت پیوند به برسانی پیش آید - و سایر نیکاندیشان از فیض انعام و احسان او بهره مند گردند - و از حدایق انصال و اکرام او ثمرات برجینند - و مقرر است که اگر صاحب حیوم معد باشد مولود گرامی بسطت علما رمد - چنانچه در زائجه مقدس صاحب سیوم سعیداصغر است - هر آینه دلالت دارد بر خلافت کبری و ایالت عظمی - و صاحب چهارم که سرخصت در پنجم جا گرفته - و در اندر از وجود اشرف او مؤید بقابلیت غیبی گردد - و نرزندان عالی نژاد او دراز عمر باشند - و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند - و صاحب پنجم که مشتریت در دوم است خزاینش فراوان شود - و ممالک عظیمه در تحت تصرف آورد - و چون زهره نیز در دوم است بنکات موسیقی و دقایق ادوار و رموز نعمات باریکبین و موی شکاف باشد - و صاحب ششم زحل در حیوم است بعضی از ملازمان درگاهش اندیشهایی ناشایسته پیش گیرند - و با اقبال قهرمان اقبال شوند - و صاحب هفتم زحل در حیوم است امور شوکت و اہمیت بتدبیر صایب خود بنظام دهد - و در خاطر او این آرزو جایی کند که مرا برادر سه نهد که در خدمت من مرئوسند شده - و صاحب هشتم مشتری در دوم است بتدبیر والایی خود اموال فراوان و خزاین باندازه را متصرف باشد - و تواند بود که میراث نیز بدست او آید - و صاحب نهم مرتبج هر پنجم در خانه مشتریت دلالت بر قوت حافظه کند - و یادداشت قوی داشته باشد - و هر چه با خلق کند شایسته کند - و

(۳) مطابق نسخه [ح] و در بقی عشت نسخه - اکبر - صاحب خانه سیوم یعنی میزان زهره است که

بصفت ۲۴ سعیداصغری نوشته و بعضی زهره را معد توسط گفته اند و قمر را سعید اصغر -

هرمنش خالق پسنده نماید - و بآئین نیکو در رعیت پروری و عدالت گستری بسر برد - و او را فرزندان دولت مند حق پرست شوند - و متادب باادب اطاعت و راجوئی باشند - صاحب دهم زهره در دوم است بوالدین و بزرگسالان خویش بادب و رضا طلب باشد - و صاحب یازدهم عطارد در سوم است خدمتگاران و ملازمان درگاه را در دست دارد - و پناه جهانیان باشد - و دشمنان او بی محنت و مشقت او نیست و نابود گردند - و صاحب نوزدهم قمر در ششم است منافقان و مخالفان او فراوان باشند - و از صدمه مدای کوس دولت و غلبه هیچای عظمی او مرایمه و پراکنده گردند - و خایب و خاسر روزی بفراموشخانه فنا نهند - و اگر مشتری یا زحل در دوم واقع شود مولود محمود پادشاه بزرگ گردد - و بر دشمنان چیره دست شود - و نیز هرگاه قمر در جدی که خانه زحل است وقوع یابد و در نه پیر زحل جای گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمالبودار مولود محمود باشد - و اطراب ممالک او بدریای شور منتهی شود - و ایام سلطنت سعادت انظام او امتداد یابد - و نیز مقرر است که چون در زائجه ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف پادشاهی بزرگ و عمر دراز کسب یابد - و این همه ضوابط و دلایل درین زائجه محمود رقم ظهور دارد •

ذکر زائجه سعادت ارقام که علامه الزمانی ضدالدوله

امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده

در سال که تدوا علمای روزگار - و نقاره دانش اندوزان آموزگار - تسلسل دقایق علوم - اقلید مغالقی فهم - مرتقی مدارج علیا - مبتین حقایق اشیا - نقاد جواهر مدانی - حلال غوامض یونانی - برده شکایب روابط نور و ظلام - نکته طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام - عنقابی اوج بلند پروازی - علامه الدهر ضدالدوله امیر فتح الله شیرازی - برهنه موفی بخت بیدار بینایه مریر ارفع اعلی مشرف شد - و بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز بانست - روزمه رقم این شگرفنامه مذکور ساخته - که زائجه طالع محمود مختلف بنظر سیرمد - مامول آنست که ایشان نیز بلمودار صحیح غور تمام کرده بویزای تحقیق بسنجند - خدمت میرزا کمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند - چون با اعتماد مسرور محتملترین زائجه است صورت آنرا با نمودن از احکام ایراد مینماید •

<p>مشتري زهرة (۴) عطارد صنبله</p> <p>شمس زحل میزان</p>	<p>طالع اسد</p>	<p>ذنب سرطان جوزا</p>
<p>عقرب</p>	<p>میلاد اول جزو اجتماع پس مشتري پس زحل</p>	<p>نور</p>
<p>مريخ قوس تبر</p> <p>جدي راس</p>	<p>دلو</p>	<p>حمل حوت</p>

مرکز طالع اشرف درین زائجه اندس که کارنامه ادوار ثواب و سياره امت بیست و هشت درجه و سی و هشت دقیقه اسد است و قائم الوداد اتفاق افتاده - و چون مرکز طالع معادلت مطالع از خانه نیر اعظم است هیچ کوکب صاحب شرف خانه از نیست - و حد مرتبعت - و ربی مثله این سعد اکبر است بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل - و وجه و در بیان مریخ - و نهبیر مشتري - و آدرجان و هفت بهر مریخ - و انداعشرینه تبر - و وبال زحل است - و این درجه مذکرات و نیره و از نحوست خالی - و محتوی برون طالع نیر اعظمست بدروسه از شرکت زحل - و زهرة در برج صنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سی و هفت ثانیه - و سهم الوداد بقول در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه - و سهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه - و سهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هفت درجه و چهل و هفت دقیقه - و سهم عده الاخوة در چهارده درجه

و دوازده دقیقه سنبله است مرکز خانه دوم بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقه
 سنبله است خانه و شریف عطارد است - و حد زحل - و رب مثلثه اش قمر است بشرکت
 زهره و خدمت مریخ - و وجه عطارد - و درجیان زهره - و نه بهر عطارد - و آدرجان قمر -
 و اثنا عشریة نیر اعظم و هفت بهر و هبوط زهره - و ربال مشتریست - و مسئولی برین
 خانه قمر است - و این درجه مذکور است خالی از ظلمت و نور و نعومت و سعادت -
 و مشتری در پانزده درجه و سیزده دقیقه و سی و هفت ثانیه - و عطارد در بیست و
 پنج درجه و بیست و چهار دقیقه میزانست - و سهم الرجا در دوازده درجه و پنجاه و سه
 دقیقه - و سهم النصره و الظفر در یک درجه و هفده دقیقه میزانست - و جزو اجتماع مقدم در بیست
 و چهار درجه و پنجاه دقیقه میزانست مرکز خانه سوم بیست و هشت درجه و یک دقیقه
 میزانست - و خانه زهره است و شرف زحل - و حد مریخ - و رب مثلثه اش عطارد است بشرکت زحل
 و خدمت مشتری - و وجه مشتری - و درجیان و نه بهر و اثنا عشریة و هفت بهر عطارد - و آدرجان
 و هبوط نیر اعظم - و ربال مریخ است - و مسئولی برین خانه زحل است - و این درجه مؤتلف
 است - و مضیه و خالی از نعومت و سعادت - و زحل در ده درجه و چهل دقیقه و سی و سه
 ثانیه عقربست - و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه - و سهم السعادت بر قول
 بطلمیوس و صحی الدین مغربی در هجده درجه و نه دقیقه - و سهم الاصدقا و الخیر (۹) و سهم العبید
 بقول در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه - و سهم الاصراف بقول در هفده درجه و بیست و یک
 دقیقه - و نیر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیه عقربست مرکز خانه
 چهارم بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه عقربست - و این وقت قائم است و خانه مریخ -
 و حد زحل - و وجه و اثنا عشریة و ربال زهره - و رب مثلثه مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر -
 و درجیان عطارد - و نه بهر و هفت بهر مشتری - و مسئولی برین خانه مریخ است - و این درجه
 مذکور قیة و خالی از نعومت و سعادتست - و سهم سفرالبر در دوازده درجه و بیست و هشت
 دقیقه قوس است - و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقه عقربست مرکز خانه
 پنجم بیست و هفت درجه و یازده دقیقه قوس است - خانه و نه بهر مشتری - و شرف
 قنبل - و حد مریخ - و وجه زحل - و رب مثلثه اش مشتری بشرکت شمس و خدمت
 زحل است - و درجیان شمس - و آدرجان زهره - و اثنا عشریة مریخ - و نه بهر مشتری -

(۲) نسخه [۱] چهل و هشت - (۳) نسخه [ب] الصدی و الخیر - (۴) نسخه [۵] درجه و یک دقیقه -

و هفتبهر زحل - و هبوط راس - و ربالی عطارد است - مسئولی برین خانه مشتریست بنحو
 شرکتی از زحل - و این درجه مذکور است و قیمه و از نجومست و سعادت خالی - مهم السلطنة والملك
 در بیست و هشت درجه رمی و نه دقیقه قوس است - منقار الدجاجه و نصر الطائر در بیست
 و پنج درجه جدی است و مریخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه - و قمر
 در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیه جدی است مرکز خانه ششم بیست و شش
 درجه و چهل و شش دقیقه جدی است خانه زحل و شرف و حد مریخ - و وجه شمس -
 و رب مئذنه اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ - و در بجان و نهبهر عطارد - و آدرجان
 و اثناعشریه و هبوط مشتری - و هفتبهر و ربالی قمر است - مسئولی برین خانه مریخ است
 بشرکت زحل و قمر - و این درجه مذکور و نیره و خمس است - و راس در بیست و هفت
 درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیه دلو است - و سهم الحیش و الاساری در بیست و چهار
 درجه و چهل و چهار دقیقه جدی است - و سهم موت الاخوة در ده درجه و یک دقیقه دلو است -
 مرکز خانه هفتم بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه دلو است - خانه و حد و اثناعشریه
 زحل - و رب مئذنه اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری - و وجه قمر - و در بجان
 زهره و آدرجان و نهبهر عطارد - و هفتبهر مشتری - و ربالی شمس است - مسئولی برین
 خانه زحل است بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری - و این درجه مذکور و مظلمه و خالی
 از نجومست و سعادت است - سهم اللفة و البقاء و الذبات و المحبة در بیست درجه و هشت دقیقه
 حوتست * مرکز خانه هشتم بیست و هشت درجه و چهل سه دقیقه حوتست خانه و
 نهبهر مشتری - و شرف زهره - و حد و وجه و در بجان و آدرجان و رب مئذنه اش مریخست بشرکت
 زهره و خدمت قمر - و حد و هفتبهر و اثناعشریه زحل - و هبوط عطارد است - مسئولی
 برین خانه زهره است بشرکت مریخ و نحو شرکتی از قمر - و این درجه مذکور و قیمه و خالی از
 نجومست و سعادت است - و سهم الشرف در بیست درجه و هشت دقیقه حمل است - و سهم الشجاء
 در ده درجه و پنجاه و سه دقیقه حمل است * مرکز خانه نهم بیست و هشت درجه و یک
 دقیقه حمل است - خانه مریخ - و شرف نیر اعظم - و حد زحل و هبوط و آدرجان و وجه و ربالی
 زهره است - و رب مئذنه اش مشتریست بشرکت نیر اعظم و خدمت زحل - و در بجان و نهبهر
 و اثناعشریه و هفتبهر مشتریست - مسئولی برین خانه مریخ است بشرکت مشتری

و نحو شرکت از زحل - و این درجه مذکور و تیره و از درجات ابار است - سهم الولد المذکر بقوله در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقه نور است - و سهم سفر البحر در درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الم در پنج درجه و صفر دقیقه نور است • مرکز خانه دهم بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقه نور است - خانه و آفرجان زهره - و شرف و رب منزلت اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مریخ - و در بجان زحل - و نه بهر و هفت بهر عطارد - و اثناعشریه و حد و وبال مرتخصت - مسئولی برین خانه زهره است بشرکت تام قمر و شرکت از مریخ - و این درجه مذکور و تیره و خالی از نجومست و معادت است - سهم المعادة بر قول غیر بطللمیوس و محیی الدین صفری در نه درجه و بیست و دو دقیقه جوزا است - و سهم العقل و النطق در نه درجه و پنجاه و یک دقیقه جوزا است - و سهم المرض در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقه جوزا است - و سهم الولد المذکر بقوله در بیست و نه درجه و چهل دقیقه نور است - و سهم الوزع در چهار درجه و صفر دقیقه جوزا است - و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الاعداء بقوله در بیست و پنج درجه و هفت دقیقه جوزا است - مرکز خانه یازدهم بیست و هفت درجه و یازده دقیقه جوزا است - خانه و نه بهر عطارد - و رب مثاقفه اش ارحمت بشرکت زحل و خدمت مشتری - و شرف راس - و حد و در بجان زحل - و وجه شمس - و آفرجان مشتری - و اثناعشریه و هفت بهر زهره است - و این درجه مؤنث و قیمه و خالی از معادت و نجومست است - سهم مواقب الامور - و سهم الذریع در چهارده درجه سرطان است - مسئولی برین خانه عطارد است بشرکت زحل - مرکز خانه دوازدهم بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقه سرطان است - خانه و وجه قمر و شرف و نه بهر و در بجان مشتری - و حد و وبال زحل است - و رب منزلت اش مرتخصت بشرکت زهره و خدمت قمر - و آفرجان و اثناعشریه و هفت بهر و هبوط مریخ است - مسئولی برین خانه قمر است بشرکت مشتری و مریخ و زهره و زحل - و این درجه مؤنث و تیره و خالی از معادت و نجومست است - و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و یازده ثانیه است - و سهم العلم و الحلم و الغلبه و الفصرة در هجده درجه و بیست و دو دقیقه - و سهم الولد بقوله در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه و یازده دقیقه - و سهم الحیوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الاب در هجده درجه

(۲) نسخه [۱۰۱ ج] قول بطللمیوس - (۳) نسخه [۵] دو - (۴) نسخه [۵] نه - (۵) نسخه

[۱۰۱ ج] چهارده درجه - (۱) نسخه [۱۰۱ ج] یازده -

و پنجمت و در دقیقه آمد است - و درین زائجه بیج اول جزو اجتماع مقدم است - پس مهم
 السعاده - پس درجه طالع - و کدخدای از ممر بیج اول زحل است - پس مشفوی - و از ممر مهم
 الجماله اول مشفویست - پس زحل - و از ممر درجه طالع اول عیس است - پس مریخ •

شرح احکام این زائجه بدیهه که هیکل بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک درون و ادوار است

چون اساس زائجه قدسیه است حکام یافت شرح اندک از بهیار احکام بدایع انتظام این زائجه
 مقدسه فاگیر است **احکام خانه اول** چون مرکز طالع از اسد است که خانه نیر اعظم است دلالت
 میکند بر علو نظرت و بها - و بودن هیکل مقدس قوی و توانا - و بزرگی مر و فراخی پیداشانی و کشادگی
 مینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوت دماغ - و چون اکثر درجات
 طالع از برج منبله است که خانه و شرف عطارد است که در خانه زهره در دوم طالع است و متصل
 به مشفوی و در حد و مدینه خود است باید که در همه امور مالی و ملکی بنفس نفیس خود
 باز رود - و تدبیرات در مت سرانجام مهم خود نماید - و چون مسئولی برین طالع شریف نیر اعظم است
 به مشارکت زحل ماظنت تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد -
 و چون بحسب مقام نیر اعظم بد زحل است پادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع - و چون
 صاحب مرکز دوم که عطارد است متصل بصاحب طالع شده دلالت کند بر آنکه مال و ملک باسانی
 دست دهد - و بودن طالع و مهم السعادت و جزو اجتماع مقدم از بروج کذب المطلاع دلیل قوی
 بر درازن عمر و امتداد سلطنت باشد **احکام خانه دوم** چون مرکز خانه دوم از منبله است که
 خانه عطارد است متصل بشمس و اکثرش از میزان که خانه زهره است و او در طالع است که خانه
 و شرف عطارد است دلالت کند بر آنکه مال و ملک از ممر حسن تدبیر و عقل کامل حاصل
 شود - و یابنده منصب بزرگ پادشاهی باشد - و بودن مشفوی درین خانه در حد خود و
 اتصال عطارد با مشفوی این معنی است - و بر آنکه وزرا بقوت عقلی و امر این صاحب طالع
 در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود - بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر
 خدیو زمان نمایند - و چون صاحب دوم در طالع است خزاین بیصواب او را جمع شود - و چون مشفوی
 درین خانه است مال را در ممالک رضای ایزدی صرف کند - و در مرفیات خدای نگاهدارد - و نظام

احوالش روز بروز دولت افزوتر باشد - و بودن مشتری در حد خود دلیل طول عمر گرامیست چنانچه فرزندانهای گرامی را دریابد - و این سعادت منشان بنظر تربیت او بزرگ حال شوند - و زحل چون در قدم است و در شرف مرکز نقصان بخزاین مأمور او نرود - و هیلج که جزو اجتماع مقدم است درین خانه است مقوی اینمعنی است - و کدخدا که زحل است و در شرف خود و شریکش که مشتریست در اینجا آمده عظیم عمر مقدس از عمر دو کدخدا و سیوم که مریخ است از عمر طبیعی (که صد و بیست سال است) متجاوز باشد - و بودن قمر مستولی برین خانه مؤید دیگر است برای اساس این سعادت • احکام خانۀ سیوم چون صاحب طالع در میوم است دلالت کند بر کمال حلم و اهمنگی و وقار و اعزاز و امداد اقربا - و این گروه از کوه بینی در مقام یکجبهتی نباشند - اما چون آن مرکز که صاحب طالع دروست خانۀ مریخ و مثلثه و حد و وجه و آدرجان و درینجا اوست و او در پنجم طالع است که خانۀ فرج و شرف اوست - و در مثلثه و وجه مشتری و آدرجان صاحب طالع است - اندیشهای نادرست این طبقه موجب زیادتی جاه و سبب مزید دولت صاحب طالع گردد - و چون اوایل سیوم (که تعلق برادران دارد) مورد مطرت نیر اعظم است دلیل است بر آنکه برادران در جنب شکوه ذات اقدس در حساب نباشند - و از پیمانۀ غصه شریعت و پهرین درکشند - و اوامط و اواخر میوم (که تعلق با خولان و انصار دارد) محل مهم السعاده بقول بطلمیوس - و نیز وجه نیر اعظم است و از هر یک کدخدا است دلیل است بر آنکه درستان و مخلصان بر بساط یغریکی و جانسپاری بوده در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشند - و از طرف صاحب طالع به سعادت و دولت رسند - و چون این محل از خانۀ سیوم تعلق بمریخ دارد که در شرف خود است و آن خانۀ فرج و خانۀ زحل که کدخدای مقدم است و آن نیز در شرف خود است دوستان همه با شکوه و شوکت باشند - و بودن زحل مستولی برین خانه که کدخدا است و واقع در شرف دلالت تام برین امور دارد - و بودن صاحب میوم در پنجم دلیل است بر انتظام احوال فرزندان گرامی - و آنکه نقل و حرکت نزدیک بسیار روی نماید که موجب البساط خاطر گردد - و از غرائب آنکه مهم الغیب باتفاق و مهم السعادت بر قول بطلمیوس و معنی الدین مغربی در یکجا جمع شده (که درجۀ هجدهم عقرب است که داخل خانۀ میوم است و این در طالع کمتر آید) دلالت قوی میکند بر آنکه پیوسته از عالم غیب سعادت بر سعادت روی دهد - و هر آینه دلیل بنتین است بر اطلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیر منیرش مورد مغیبات باشد • احکام خانۀ

چهارم چون صاحب مرکز این خانه مرتب است و در شرف و وجه و مثقاله خود و حد مشتریست و او مسئولیت برین خانه دلیل امت بر آنکه در اول مرتبه ملک بعمی لشکریان در تصرف درآید - و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف اولیای دولت باشد - و هرچه در تصرف درآید پایدار بود - و چون هشتم و چهارم باعتبار این درجات که از اول عقربست جزا است که صاحبش در تحت شعاع نبراعظم مستغنی است دلالت کند بر آنکه چون صاحب طالع بسبب تمیز رسد حطای عقلش ظهور کند - و والد ماجد مواد مسعود درین هنگام در بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستان چاره‌انی نماید - و چون اکثر این خانه از برج قوس امت و صاحب حد در درم طالع مولود در ستار و حاکم دار پدر باشد - و از ملک پدر در زمیند گردد • احکام خانگه پنجم چون صاحب اکثر خانه سیم که تعلق بسختان و مخلصان و معاونان دارد یعنی مرتب در پنجم و در شرف امت دلیل امت بر جای احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان - و چون مسئولی برین خانه زحل است که در شرف و مثقاله خود و کدخدایست و مشتری که در وجه و مثقاله خود است و شریک با کدخدا و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند بر آنکه فرزندان مولود سعادت پذیر و معین دولت گردند - و تارک ادب از زمین رضامندی برنگیرند - و نصرتا بر که بر مزاج مرتب است و مشتری و منقار الدجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه است دلیل قوی بر فراوانی عین مسرت و سعادت است • احکام خانگه ششم چون صاحب این خانه که زحل است در شرف خود است و اس درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مواد و حصول مال و منفال فراوان و استقامت بصحت عنصر و اعتدال مزاج - و اگر اندک عارضه پیرامون مزاج قدسی گردد بی شایسته امتداد بصحت کامل انجامد - و چون مسئولی برین خانه مرتب است بشرف زحل و هر دو در شرف اند خدمتکاران و معزبان سعادت مند فراهم آید • احکام خانگه هفتم چون صاحب مرکز خانه هفتم زحل و در شرف امت صاحب طالع را در اوایل جوانی پردگیان سرپرده ازدواج از خاندان نرماندهان هند باشند - و چون زحل در بدست درم است دلیل باشد بر آنکه این عصمتیان شادروان عفت از حکم مانگذار و خزانه معمرهاز او باشند - و چون سهم الالفه و المحبته درین خانه است دلالت بر مزید التذاد در الفقه و مودت کند خصوص که سهم الالفه در حقیقت که خانه مشتری و شرف زهره است • احکام خانگه هشتم چون مرکز این خانه از حقیقت و صاحب او مشتری در درم است در حد و مثقاله خود - و سهم الشرف درین خانه است - و مسئولی برین خانه زهره است بشرف مرتب که در شرف است دلالت بر عدم خوف و خطر و حفظ و صیانت ایزدی مامون بودن •

احکام خانۀ نهم چون مرکز این خانه در برج حمل است و خداوند او که مرتفع است در شرف و فرج و مسئولی برین خانه مولود محمود از سفر کامیاب بود - و سفرهایی که در پیش آید متضمن تسخیر وایتی باشد • **احکام خانۀ دهم** چون مرکز این خانه از ثور است که خانه زهره است و مسئولی برین خانه و در طالع است دلالت کند بر سعادت تامة و ربانیت عامه که عبارت از پادشاهی عظیم است - و آنکه این منصب والا در قبضه قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانه شرف قمر است - و قمر ناظر بار و بطالع با نظر تمام دوستی - و چون سهم السعادت بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال سعادت و از دیار دولت - و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام سهام ملک و ملت باشد - و چون سهم العقل والنطق درین خانه است دلیل صفا بر آنکه عقل و سخن او پادشاه عقلمها و مردنتر سخنان باشد - و بمنسوبیت زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد **احکام خانۀ یازدهم** چون مرکز این خانه از جوزا است و صاحبش در درم که بیت المال است دلالت کند بر آنکه امیدهای او بندبیرانی که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد - و نیز دلیل است بر آنکه او را دوستان یگدل باشند - و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبه ارجمند رسند - و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیل است بر آنکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت برآید • **احکام خانۀ دوازدهم** چون مرکز این خانه از سرطان است و صاحبش قمر در وبال و فرج دلیل است بر آنکه اعضای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند هر چه که صاحب طالع از آن رضامند شود - و بودن ذنب در آن خانه در درجه اول مقوی این معنی است - و چون سهم العلم و الحکم درین خانه است دلیل است بر آنکه صاحب طالع با جوده علم بر احوال کونه اندیشان تیرداری در مقام حلم و عفو باشد - و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمه او باشد • ایند تعالی آن خدیو اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم [که اصل و خاتمه امور جهانداری و ملک آرائی و سبب مید خاطر درست و دشمن و رابطه جذب قلوب و انتظام قضا و خواص و عوام است] بحمد الله و المده در مجموعه اخلاق مهذب این مؤدب دبستان کبریای احدیت بر وجه اتم و نهج کمال مشاهده و معاین است - و از اصل نظرت و مبدأ طبیعت باین عطیة والا و موهبت خاص اختصاص یافته - و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایای پندیده بے تکلف و تصلف ملکه آن ذات سامی برکات گشته ازین سرچشمه معدلت جداول بساتین امتدادات ارباب استفانہ جاری و ماریست • شعر •

همیشه تا که بر افلاک انجمند پدید • همیشه تا که با رواج قائمند اجسام
 مباد جز بهوای تو گردش گردون • مباد جز برضای تو جنبش اجرام

اینست انموله از احکام زائجهای طالع اقبال مطالع - و اگر عطیبت کواکب و معادات نظرات و خواص بیوت و غیر آن بنام و کمال ابراه کرده شود هر آینه دفاتر بهر مدد و صحایف ساخته گردد • شعر • نغمه • ز شمار دقایق شرفش • مهندسان و مدبدر را بجز تخمین

صورت زائجه اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیم ایلخانی

در وقت تحریر این گرامی صیغه که محل استکشاف احوال سعادت ترین بود زائجه بخط انادت و افاضت پناه تحریر محمد مولانا الیاس اردبیلی [که در علوم ریاضی پایه بلند داشت و از مدرنشینان بازگانه قبول حضرت جهانبانی جنت آشنایی بود] بنظر در آمد - آن زائجه نیز بجنس منقول گشت - ۴۰ جرد از بیان آثار بیوت و احکام - چه بجهت اعتبار مستخرج و چه باعتبار آنکه این زائجه برخلاف زائجهای دیگر مبتنی بر زیم ایلخانیست •

<p>میزان</p> <p>مقرب شمس زحل</p>	<p>زهره</p> <p>سنبله</p>	<p>ذنب</p> <p>امد</p> <p>سرطان</p>
<p>فرس</p>		<p>جوزا</p>
<p>نور</p> <p>جدی</p> <p>راس</p> <p>دلو</p>	<p>حوت</p>	<p>نور</p> <p>حمل</p>

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهی از دانش منجمان روزگار را گمان میدهند که این اختلاف که میان اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقعست که یکی طالع آنحضرت را احد میگویند - و دیگری سنبله قرار میدهد - بظاہر آدست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست - جمہور حکمای متقدمین و ارسطو بر آنند که ملک هشتم را حرکت نیست - و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت - اما تعیین مقدار نکرده - و بطلمیوس گفته که حرکت او در صد سال یک درجه است - و درسی و شش هزار سال یک دوره تمام کند - و اکثر حکما بر آنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند - و در بیست و پنج هزار و دویمت سال دوره تمام سازد - طایفه از حکما میگویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند - و تمامی دوره در بیست و دو هزار و شصت و هشتاد سال باشد - و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت در غموض و وقت انظار است - و تحقیق آدست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطور مستشعر نشده اند - و بسبب آنکه مدت عمر و فنا نکرده زمانه که مقدار حرکت ثوابت را احساس توان نمود ندانند - پس در وقت تعیین برج صورتی است که از اجتماع چند کواکب ثابت منبهم میشود معانی و مقابل جزریه از فلک الانلاک بود که الآن بحرکت فلک البروج ازان جز انتقال نموده بموضع که صورت سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته - و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در مکان مغرب تا آخر بروج - پس حساب منجمان هذ بر وفق رصد حکمای متقدمین است که میدنی است بر عدم حرکت ثوابت - و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت احداست بموضع سنبله - و مقدار مابہ التفاوت در میان این دو حساب هفده درجه است که هر برج هفده درجه از مکان خود انتقال نموده - و ازینجا میتوان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته اند تا رصد جدید یک هزار و یکصد و نود سال گذشته بقول که در هر هفتاد سال یک درجه قطع کند - چنانچه اکثر حکما بر آنند بصوب هفتاد در هفده - و بقول بطلمیوس [که در صد سال قطع یک درجه باشد] فاصله در میان رصدین یک هزار و هفتصد سال بود - باریک بینان حقایق معانی و تفاوت شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در واقع حیرت می آید - و اکنون که قدر حکمای روزگار عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی احتیاط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده آمد قرار

دادند [چنانچه نمونه آمد] بوضوح می‌پندوند که منشا اختلاف نه آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمی هندوستان بر وجود انوار قابل نباشند چنانچه در دفتر دوم مشروح است - بلکه حکمت الهی و غیرت ایزدی چنین انقضا فرمود که احوال این نازم میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشه بالغ‌بظران خودشان باریک‌بین مخفی ماند - و هم از چشم بدانندیشان کور باطن مستور و محتجب باشد - و آری - بچسب است نه حضرت جهانبانی جنت‌آشینی [که در تدقیقات اصطلاحی و تحقیقات زبجی و رصدی سرآمد تخت نشینان نکتهدانی و ثانی اسکندر یونانی بودند] با وجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح فرموده اند - و همچنین سایر رموزشناسان علم تنجیم در پرده اختلاف مانده - آری امر شگوب بر نیآورده اند - و با وجود اتفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان در سمت‌الدیشه [که دانایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند] بدقتضای غیرت الهی حقیقت زایچه مقدسه در نقاب احتجاب مانده - و در پرده اختلاف مستتر گشته - و باجمعه هر یک از زایچه‌های طالع را [که نمونه در هر کدام گفته آمد] اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خدادانی و ایزدشناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی از او قانی نتواند بود - اگرچه زایچه‌ها باهم اختلاف دارند - اما در دولت آرائی ظاهر و باطن متفق بوده صاحب طالع را به قندانی صورت و معنی تهذیب می‌نمایند - و آری نزدیکان حضرت جهانبانی جنت‌آشینی [که ظاهر و باطن ایشان بر راستی و درستی آراسته بود] شنیده شد که حضرت جهانبانی جنت‌آشینی چون زایچه طالع سعادت مطالع را در پیش نظر داشته تا حد می‌فرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص درها بسته از کمال شوق برقص می‌درآمدند - و از غایت شوق جنبش دوری می‌فرمودند - آری صدرنشینان بزرگه فوق حقیقی و چاشنی گیران خواب معرفت مردمی [که از جلالت وجدان و عرفان الهی لذت‌پذیر باشند] چرا بشکر درانست این آنگاه که بیخودی نکنند - و از فرط طرب و انشراح زمزمه وجد و حال نکنند - چه صعود بر مدارج عالیای این کمالات بین معرفت الهی است - و حضرت جهانبانی جنت‌آشینی را از کمال دریانست ذاتی بوارق واردات و حالت آتیه و کمالات و سعادت مستقبله ذات اقدس شاهنشاهی بر مشاعر ادراک میدانست - و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیه از سرآت زایچه بدیده می‌باید - و بارها بمستعدان خطاب بیان می‌فرمودند که طالع این نیز اتیان از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضی امور عالیه بچند درجه زیاده است چنانچه بر تمیزیدان جدول احکام بوضوح

می پیوندند - و چون این دو سعادت نامۀ گرامی مقابلۀ سموات کواکب و سعادات ملکوت را به میزان شامل برنجند دریاوند که زایچه صاحبقرانی چه خبر میدهد - و این زایچه های قدسیه از چه آگاه میسازند - سبحان الله باوجود تبعید مستخرجین از روی زمان و مکان و حال و تخالف ضوابط هر یک از صحایف طالع فرخنده مطالع (که صورت گذارش یافت) توافق دارند که این مواد بپایه اعلیٰ مراتب کونی و الهی رسد و ذات مقدس او مجموعۀ مکارم صوری و معنوی گردد و از اقسام کمالات و ملکات قدسی و کسروائی صورت و معنی - و مملکت ظاهر و باطن - و انواع حالات جهان بینی - و درجات درهائوئی - و مدارج علیای حق پرستی و خداشناسی - و درویش پرستی و غریب نوازی - و درازی عمر و صحت بدن - و اعتدال مزاج - و مسدوح غوام و خواص بودن - و مشکور صغیر و کبیر شدن - و کمال آگاهی و خبرداری از احوال عالم - و ضبط ممالک و حفظ مسالک - و سایر امور ملک رانی و جهان داری - و از غرایب آنکه جملگی این حالت که رموزدانان تفسیر بفکر و تامل بآن پی برده اند ساده لوحان نقوش ستاره شناسی از فروغ درویشی خود از صفحه پیشانی احوال آن حضرت میخوانند - اما قوت فاطمه از ادای بدان مراتب بعجز و قصور اعتراف مینماید * شعر *

ای صفات تو زبانها را بیان انداخته * عزت ذات یقین را در گمان انداخته

نصیر اسمی گرامی دایه های سعادت پیرای و قوایل روحانی قوایل حضرت شاهنشاهی

همان زمان که آسمان بفرز ولادت عایش بر زمین حسد برد - و زمین بمقدم گرامیش بر آسمان مخرجهست روز آمرزش نورانی شد - پایه دانش و بینش بلند گشت - و بدست سایه پروردان سعادت پرتو و نسوین بدنان پاکدامن عنصر قدسی و گوهر قدسی آنحضرت که بهر چشمه نور الهی و دریای معرفت ازلی شست و شو یافته بود و انوار قبول و اقبال بر وجود پاکش تانده برهم سعادت (که شیوه متصدیان تربیت ترکیب ظاهر عنصریست) افتعال و امطفا یافت - دایه های معدل مزاج روح امتزاج بهماط سعادت ارتباط (که از پرده های دیدن پاکان پاکتر بود) پیچیده آن پیکر ربانی و هیکل آسمانی را بحسن ادب و کمال احترام بر کنار و کتف قدسی حیرتان پاکذیل نهادند - و بختان مهربانی بخوشین لبش داده بهیره جان پرور شیرین کام ساختند * شعر *

شیر و ز بهر لبش انگشتر کند * شیر و شکم را بهم آمیختند
شیر نه از دایه آمیزد خورد * کاب ز سرچشمه خورشید خورد

چون از نقاره دردمان سعادت محمد الدین محمد فرزوی در قنوج خدمتی شایسته بتقدیم رحیده بود

حضرت جهانپانی جنت آبیانی در قریب ایام طلوع این نیر اقبال از شریف مجازات آن خدمت
 بوعد این موهبت عظمی امیدوار در امت جاردانی ساخته بودند که کوچ دولت منش
 عصمت سوشیت او که امروز به جلیجی انگه بلند خطابست بمحادث خدمت دایمی آن نوبت و بهارستان
 خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گذشته مرابضان عظمت و جلال معجز افتخار و طیلان امتیاز
 پوشد - بنابر آن حضرت مریم مکانی قدسی از کانی آن مایده نماز آسمانی را طلب داشته آن موافق فیض ورود را
 در ساعت مسعود بگذار امید او در آردند - و چون هنوز وضع حمل این دایه قدسی مایه نشده بود
 بعقت مآب دایه بهاول (که خدمتگار خاص حضرت جهانپانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز
 داشت) فرمودند که اول او شیر داد - و تحفه یق آنست که اول بشیر والد ماجد قدسیه مبل
 فرمودند - پس ازان مخربها ازگه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد - بعد ازان
 بهاول انگه در بامت این سعادت نمود - بعد ازان کوچ خواجه غازی باین دولت بلند عزت
 یاست - ازان پس حکیمه باین عطیه کبری مخصوص گشت - سپس ازان عصمت نصاب
 جلیجی انگه بآزوی خود دولت مند صورت و معنی شد - و از پس او کوکی انگه کوچ توغ بیگی -
 و از گذشت او بی بی زینا گرد آوری این خدمت شایسته نمود - و آنگاه خاندان انگه مادر
 سعادت یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت - و در آخر آن عقت قیاب پیچ جان انگه
 والد شریف زین خان کوکه باین دولت بزرگ استسمان یافته سرمایه بزرگی جاردانی سرانجام
 داد - و جمع دیگر از عقت قیابان بخطور بشرافت این خدمت سر بلند شدند - همانا که حکمت
 ایزدی در اختلاف این طبقات و بیعت لهادین مشارب مختلفه است تا وجود مقدس بمدار چ متنوعه
 رحیمه شامای اطوار گوناگون تجلیات الهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر
 شود که این نونهالی اقبال از زلال جویدار فیض ایزد یست - نه ازان باب که بتدریج صورتی
 بر مدار چ معذوبی ارتفاع یافته - چه حالت معنوی این گروه بر همگنان پیدا که در چه پایه است -
 و بلند می رتبت قدسی منزلت این برگزیده در چه مرتبه *

د از غراب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اول چشم کشودن در ملک وجود
 بخلاف عادت دیگر اطفال بزمین تبسم دلپای دانا را گلگل شگفته ساختند - متفرسان زیرک طبع
 تبسم را مانحه تهازل ایتسام بهار دولت و اقبال شناختند - و مقدمه انقناج غنچه امانی
 و آسمان دانستند - بعد ازان بگهوارا بدکتر از پدیر خیال (که نجان سرپر سلطنت از
 منقل و عود ساخته بودند - و چون شاخ و برگ گل بیکندیگر پیوند کرده و لالی و پوافت
 گرامایه از گوشه و کنار آن آویخته آن گوهر یکدای نه مدف را بخوبترین وضع آرام

داده بملايحت و رفق نرم نرم بجنیش در آوردند - و بجهت انص و آرام نام خجسته آغاز
 شاهنده نرجام خالق ذوالجلال والاكرام موانق تالیفات موسیقی سرآیدند - ماکفان موامع قدس
 و عائنان مجامع انص [که منتظامان حلقه زمین و زمان و فراهم آرنندگان دائره کون و مکن اند]
 کسرا شده بر عالم و عالمیان منت نهادند - و بان جگرگوشه آسمان باین تهنیت
 بلند آوازه گشتند

• شعر •

کای شرف عقل مستم ترا • دور شهنشاهی عالم ترا
 روی زمین همپوتو باغم نداشت • طاق فلک چو لوتو چراغ نداشت
 قلم ابداع بس موج داد • تا گهره چونتو بعامل فقاد
 خامه تقدیر بس نقش بست • تا ز قضا همپوتو نقش نشست
 نسخه کون آیت تلهیح تحت • جلد فلک دفتر تشریح تحت

چون چشم جهان بین و دید! سعادت ترین حضرت جهانبانی جنت آشدانی بمشاهد دیدار
 گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت نشان شرف ارمال یافت که در حضانت
 حضرت سریم مکانی متوجه مرادق عزت و سخیم اقبال شوند - و خواجه معظم و ندیم کونکناش
 و شمس الدین محمد غزنوی را فرمودند که در راه ملازم هودج سعادت باشند - لجرم حضرت
 شاهنشاهی در کعب دولت و کنار تربیت حضرت سریم مکانی بازدهم شهر شعبان بعامت
 معمود از حصار امرکوت سرابرد اجال بیرون زدند - و بعادت و اقبال بر تخت روان
 روان شدند

• شعر •

عهد گهواره ناگذشته هنوز • بخت والیش کرده تخت نشین
 چشم نگشوده و بدبدا دل • دیده در انتظام دنیا و دین
 دست بگشاده و دلش خواهان • که جهانرا کند بزیبر نگین
 ناشکفته گلش یکم ز هزار • عالم از پای دولتش گلچین

چون تخت روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان سعادت الهی بود قریب رحید و مسامت
 در منزل ماند حکم جهانمطام شد - که اعیان ملطمت و ارکان دولت و سایر اکبر و اعلی متوجه
 قبله اقبال و مستقبل کعبه آمال شوند - قاصدان بهارت سعادت بعامت میرمیدند - و اخبار قریب
 مقدم گرامی زمان زمان میرمایدند

• شعر •

میرسد و کسب و شاد در جهان دنبالش * میبردن قافله شوق با حقه بالش

و در آخر شعبان که روز نزول اجال بود و یکساله از معسکر اقبال مانده بود میفرمودند که همانا فرزند سعادت پیوند صاحب طالع قیامت - و سعادت دارین در ذات او مطوی - که هرچند نزد بیکتر میبود در شهرستان وجود جمعیتی دیگر معاینه میکردند - و سرسری تازه مشاهده می‌انند - از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبدانی جنت آشنایی ادراک دقیق رموز الهی و دربانیت حقایق کلوز آسمانی چه عجب - و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظل الهی که نسخه دیناچه‌های بدایع عالم و مجموعه نه‌سته‌های کمالات بنی آدم است اجلی انوار را چه غرابت - و در ساعتی که سعادت قران معدین و میمنت اقترا نیرین داشت بدوایت و اقبال به‌مرادفات عظمت و اجال نزول فرمودند - و بحضور مورد انور مستعد گشتند - و در حایه همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند - و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی به‌اس پای سرپرستی حضرت جهانبدانی به‌نیست برخورداری و وصول بکمال پدیری سعادت پذیر شد - و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته بر پیدایش نورانی آنحضرت که لوح سعادت درجهانی و دریاچه دولت جاردانیمت پوسه دادند

* ع *

* گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر داشتند *

بود از مشاهده این نور اندس زبان الهامی را بادای شکرگزاری حضرت باری عز شانه و جل پرهانه مقرون ساختند - و فرقی نرفدسای را بسجدهات نیازمندی بر درگاه نیاز فرود آوردند * شعر *

نه تنها سجده سر در بدم بود * که هر سو بر تیش در سجده خم بود

حافظان عنایت الهی و خازنان سعادت نامتذاهی آن ردهیت ازلی و امانت ابدی را در کف عطفیت پادشاهی سپرده باین زمزمه شادی و ترانه آزادی منونم گشتند * شعر *

ایفست امانت الهی * زین گنج بخواه هر چه خواهی

ایست که در دلم نهادند * ماهیت کذ حق کماهی

ایست که کعبه درش را * گیسوندش بهان بقباسه گاهمی

ایست که پای دولت اوست * رونق ده تخت پادشاهی

صحنه خوزان هیات بشری بچشم تعمق و تفکر نظاره کردند - و قیامه‌شاهان هیکل انسانی بنظر زامل و تدبیر مطالعه نمودند -

* قطعه *

چه دیدند دیدند نقشه که هرگز * ندیدند در جدرل آو-رانش

ز حیرت نگفتند چیزے و گفتند * زه نور دانش زه چشم دیدنش

انوار پادشاهی از ناصیه غریش لامع - از قام ظلّ اللّهی از خطوط دست و الیش ساطع - شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر - دلایل خداشناسی از مجموعه همیش باهر - براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا - مواعظ کرامت از جوهر ذاتش هویدا - رقوم صاحبقرانی از جدول احسن تقویمش روشن - علوم غیبدانی از بیاض نورنهادش مبرهن - رموز دوربینی از تیزبینیش واضح - اطوار دورانیشی از نگاه بلندش لایح *

ذکر بعضی از تواریخ بدیعه ولادت معادت پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهت ولادت اشرف نگنده پردازان نظم و نثر تواریخ مذاسب یافتند - و قصاید تهنیت گفتند - و همه بعرض قبول مجلس نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که مبارکگاه جواهر المعانی بود رسانیده کلام جایزه‌های گراسی گشتند - از انجمله این تاریخ را مولانا نورالدین ترخان یافته بحسین و احسان ممتاز شده بود *

* رباعی *

چون کلب تضانشار نقد برنوشت * آیات ابد را همه تفسیر نوشت

از بهر ولادت شهنشاه جهان * تاریخ - شهشه جهانگیر - نوشت

و این تاریخ نیز از غرایب اتفاقات است که یکی از فضلی عصر یافته بود * شعر *

لله الحمد که آمد بوجود * آنکه از کون و مکان منتخب است

پادشاهی که ز شاهان جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است

شب روز و مه و سال میلاد * شب یکشنبه و پنج رجب - است

شکرگذاری مؤلف این شکرنامه ابوالفضل بردریانت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگام طلوع این نیر اقبال اگر چه راقم این شکرنامه در نهانخانه عدم بی مایه هستی و پیرایه ایزدپرستی گرانبار حسرت بود - اما شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظر کردهای چشم التفات و تردید است - و صد شکر دیگر آنکه بدشتر از آنکه زایچه قدسی بنظر درآید و بدقایق شریف و بدایع جلال ارقام آن اطلاع یابد کمال ایندشناسی و سنگ آرائی که از پایه شناخت منجم فراتر است دریافته در ستار

(۲) درین تاریخ که نهصد و پنجاه و پنج عدد دارد شش افزوست از عدد مقصود که نهصد و چهل و نه

میباشد - اما آنکه او را نخواند چنانکه در نسخه [۱ ح] نوشته *

قدرت ایزدی بود - دَلَّهَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْحَمْدُ که مثل امام الکلام حَسَّانَ الْعَجْمِ لِسَانِ الْحَقِيقَةِ عَكِيمِ خاقانی در حضرت صاحب وقت [که انتظام سلسله صورت و معنی را لزان گزیر نمیباشد] فیضت - چنانچه نگاهت قلم حقایق رقم اوست

• رباعی •

گویند که هر هزار حال از عالم • آید بوجوه اهل وفائے معزم
آمد زین پیش و با لزلله ز عدم • آید پس ازین و با فرو زلفه بغم

و بطرز دیگر میگوید

• رباعی •

هر یک چند از عیان جهان سیر آید • روشن جانے ز آسمان زیر آید
خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی • بر ره منشین که کاروان دهر آید

و بنیال سعادت کامیاب ملازمت این فرمانفرمای کل و عقده گشای سُبُل گشته از دولت توجّه و التفات عالی مزاج زمانه مشهوره دانا فریب را فهمیده خاطر را که سرگردان بادیه ابداب بود فراهم آورده در نشاء تعلق جز تحصیل خوشنودی از که عین رضای ایزد نیست بهیچ چیز سرگرمی ندارد - و دل را از نبود تملقات و تقیدات دنیوی آزاد ساخته نه در حضرت گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش است - چنانچه شرح احوال خود را از استماع ملازمت و استظلال بظلال رافت و ماطفت و مریدندی از اراج مزّت و ارجمندی بفرقه معرفت در محال خود رقمزد که کتب عرض خواهد گردانید •

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبابی کرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی [که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبابی علوی توأم اند - در همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی بخش و پادشاه نشان آمده اند - و بدانند خداداد و بینش حق بین چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظام عالم و عالمیان طنطنه نام نیکو را که عمر ثانیست بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند] باین ترتیب و منوال است - ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میران شاه بن صاحبقران قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورگان بن امیر طراغای بن امیر برکات

(۲) در تاریخ تیموری عری - تیمور بن ابغای - (۳) در مطلع السعدین - غرافی بن توکل ابن بلگر -

و در حاشیه صفحه سیزدهم حصه اول منتخب اللباب خانی خان چنین نوشته که - تیمور بن توافای بن برکات بن

ایلگر - و توکل و ایلکیز نصیب - و سوغوجین اخلاف بچار درد - و قاجولی را بعضی قاجولی نوشته اند .

بن الفکیمر بهادر بن ایچل نویان بن قرچار نویان بن موغوجلیچین بن ایردیمیچی برلاس بن قاجولی
 بهادر بن تومنه خان بن بایسنقرخان بن قایدوخان بن دومنیدن خان بن بوتاقان بن بوزنجورقان
 بن آلقوا بنمت جوینده بهادر بن یلدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است - و از آن نسل قیان بن
 ایلخان بن تکبیرخان بن منکلی خان بن یلدوز خان بن آی خان بن گن خان بن اغوزخان بن
 قراخان بن مغل خان بن النجه خان بن گیوک خان بن دیب باتومی بن اللجه خان بن ترک بن
 زانت بن نوح بن لمکا بن متوشلیخ بن آخوچ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن
 شیث بن آدم علیه السلام - پوشیده نماند که تا یلدوز که جد بیست و پنجم حضرت شاهنشاهیست
 احوال سعادت مآل این عالی نژادان در صحیف صدور گذارندگان سخن مضبوط و مسطور
 و برالسند مستحفظان ارقام دهور محفوظ و مذکور است - و از منکلی خواجه تا ایلخان که احوال
 در هزار ساله بطریق تخمین تواند بود یقین درند آمده - چنانچه سبب این مذکور خواهد شد -
 و از ایلخان تا آدم که بیست و چهار تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشته کلک اجمال
 خواهد گشت *

نزد خردمندان دوربین [که بادل انصاف گزین و دانش خداداد تنبیح اخبار گذشتها
 نموده بلکه شناسایی سخنان راست را - رومیایه دیانت و پیرایه امانت خود ساخته نگاپوی
 در سنجیدگی کردار درست می نمایند] پوشیده نیست که آنچه بر هفتاد مسامع الواح اخبار رقم
 اشتهار دارد [که آنگاه آدمیانرا هفت هزار سال میگویند] اعلی که شایستگی قبول اعتول و افکار
 دانیان [که تماشا نمایان بهار و خزان این چار چمن و پرده شناسان زیر ویم این هفت انجمن اند] داشته
 باشد ندارد - و در امثال این امور ثقیل درست اندیش دوربین از راستیها و درستیهای دریافت گاه انکار
 میکند - و گاه از احتیاط [که موقوف اطمینان و محمل ادراک است] در رد و قبول آن توقف می نماید -
 بدستداری فروغ جهان افزوز خرد و مددکاری نقلهای معتبر و خبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمه
 هندی و خطانی و غیر آن [که از جولان حوادث مصون مانده و بنای قواعد نجوم و احکام ارماد
 و غیر آن بر آنست - و شواهد صدق و سداد از نتایج آن پیدا] و از ضبط تواریخ متواتره حکمای این
 اقابیم و آثار ملاحق انکار این طبقه مرتاض مفهوم میشود که این عالم و عالمیانرا ابدان و این
 مظاهر اسمای صفاتی را مجدائید پدید نیست - یا بمعنی قدم چنانکه اکثری حکمای متقدمین

(۲) صورت این اسما مرافق اکثر نسخ - تحقیق اینها بعد ازین در تحت هر یکی از اسما می آید - (۳) نسخه

[ط] نظارگیان حاشیه این هفت انجمن - (۴) نسخه [ز] تلاحق *

برآنگد - یا بمعنی کمال طول امتداد که پهلو بقدم میزنند - گروه سیرها (که بر ریاضت و تجرد و حکمت در کلی ممالک هندوستان امتیاز دارند) زمانه را که بزبان هندی کال گویند بر دو قسم منقسم ساخته اند - یکی از سرپلی یعنی زمانی که آتمازش بشادمانی گذرد و آخرش بلانوه انجامد - دوم اوت - مرهلی یعنی برعکس اول - و هر کدام ازین دو قسم را بخش حصه جدا ساخته اند - و هر حصه را آره می نامند - و هر یک ازین آرها را نامی مخصوص فاده اند بمناسبت خواص آن زمانه - چنانچه آره قسم اول را سکمان سکمان بنکرار این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که صورت بر صورت و فرج بر فرج می آرد - و امتداد این زمان فرحت بخش چهار کوراکور ساگراست - و نام آره دوم سکمانست یعنی زمان خوشحالی و غارتبالی - و مدت او سه کوراکور ساگر است - و نام آره سیوم به سکهم سکمان اشتهار دارد - یعنی در موسم خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود - و مقدار امتداد این آره دو کوراکور ساگراست - و آره چهارم به سکمان سکمان مشهور است - یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی و بیغمی روی دهد - و درازتی این آره یک کوراکور ساگر است بچهل و دو هزار سال کم - و آره پنجم سکمانست بر خلاف آره دوم که سکمان بوده - طول مدت این آره بیست و یک هزار سال است - و آره ششم سکمان سکمانست بر خلاف آره اول - و مدت او نیز بیست و یک هزار سال است - و اسمی آره های قسم دوم بعینه همین اسمیست لیکن آره اولی قسم دوم در نام و مدت متحد است بآره ششم قسم اول - و آره دهم نیز متحد است بآره پنجم قسم اول - و سیوم دوم بچهارم اول مطابق است - و چهارم دوم ب سیوم اول موافق است - و پنجم دوم عین دوم اول است - و ششم دوم عین اول اول است - و الحال بزعم ایشان از آره پنجم قسم اول دو هزار و کسری میری شده است - پوشیده نماید که صداسپان هندوستان صد هزار را یک لک خوانند - و ده لک را پریوت گویند - و ده پریوت را یک کورور نامند - و صد کورور را یک ارب خوانند - و ده ارب را بک کهرب نامند - و ده کهرب را یکا بکهرب گویند - و ده کهرب را مهاسروج و پدم میخوانند - و ده پدم سکه باشد - و ده سکه را سدر گویند و کوراکور نامند - و مخفی نماید که زعم ایشان آنست که در زمان پیش در یک جای مخصوص از هر شکر یک پسر و یک دختر بوجود می آمد - چنانچه در میان عوام ما هم اشتهار دارد - و گمان این گروه آنست که از موسی سر اینها [که بجاگانی موسوم اند] چهار هزار و نود و شش مقدار مویهای

(۲) در گلستان سخن - سکمان سکمان - (۳) همگی این اسمای امتداد در جلد دوم آئین اکبری معروف و حرکات مضبوط آورده - اما بکهرب در صفحه (۱۰۴) ازین بنا و در صفحه (۵۱) ازین بدون منضبط است - و در پیشتر نسخ اکبر نامه بنا و در نسخ (۱) بدون و در [ر] بهم -

خردان دیارِ دهلی مطبوع است - و میگویند که موسی طفل جنگلی هفت روزه که بغایت باریک است تجزیه
 بمذابحه باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد - و از جنس اجزای موسی مذکور چاه را که طول و عرض
 و عمق آن چهار کوره باشد پر ساخت - و بعد از گذشتن صد هزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را از آن
 چاه بر آورد - تا زمانی که آن چاه خالی شود این مقدار زمانرا که آن چاه پرورش مذکور خالی شود
 پلویم گویند - و هرگاه ده سمتر [که شرح آن گفته شد] از پلویم گذرد یک ساگر شود - و کمیت ادویه مذکور
 با اعتقاد این مردم از حیطة بیان و احاطة تبیان افزونست - و گمان این جماعت آنست که بجهت
 انتظام عالم صورت و معنی در هر شش آره بیست و چهار آدم گرامی از دارالملک کمون بعالم ظهور
 می آیند - و سپری میشوند که نام اول آذنا تهبه است و رگه و ناتبه هم میگویند - و روایت دستور العمل
 این برگزیده ایزدی پنجاه دور لک ساگرامت - و نام آخرین مهادیو است - و مدت رواج احکام
 او بیست هزار سال است که امروز دو هزار سال از گذشته است - و اعتقاد این جماعت آنست که چندین
 بار این بیست و چهار کس از کتم عدم بوجود آمده اند - و چندین بار خواهند آمد - و بر اهمه
 هندوستان [که جمهور اهل هند تابع اقوال و اعمال ایشانند] برآیند که مدار گردش روزگار بوقلمون
 بر چهار دور است - دور اول را [که مدت او هفتاد و بیست و هشت هزار سال متعارفست]
 ست جگ گویند - درین دور اوضاع جهانیان فردا فردا بر صلاحست - وضع و شریف و غنی و مسکین
 و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعار خود ساخته در مرضیات الهی سلوک مبنمایند - و عمر
 طبیعی مردم این دور یک اکال است - و دور دوم که مسمی به تریڈا ست بقای آن دوازده
 لک و نود و شش هزار سال عرفیست - درین زمانه سه حصه از چهار حصه اوضاع آدمیان بمقتضای
 رضای الهیست - و عمر طبیعی مردمان درین دور ده هزار سالست - و دور سوم که بنام دوپار
 اشتهار دارد امتداد آن هشتاد و شش و چهار هزار سالست - و درین هنگام دو حصه روش
 جهانیان راست گفتاری و درست کرداریست - و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار سالست -
 و دور چهارم که به کل جگ شهرت دارد مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سالست - درین دور سه
 حصه از چهار حصه اطوار جهانیان بر ناراستی و نادرستیست - و عمر طبیعی مردم این روزگار
 صدسالست - و این گروه جزم دارند که هر یکچندے حضرت هستی بخش جهانیان و پدید آرند
 عالمیان تجرد نهادے و دانش نژادے را از مکمن ستر و خفا بموطن بروز و جلا میدارد - و از
 صامت غیب و عدم بجلوه گاه شهادت در جود می آرد - و از راه وسیله آفرینش عالم میسازد - و این
 بزرگ را برهما نام باشد - و اعتقاد ایشان آنست که این برهما صدسال عمر دارد که هر سالی از آن سیصد
 و شصت روز است - و هر بڑے مشتمل بر هزار و چهار دور مذکور - و هر شے بدستور روز مقصوم

هزار ادوار مصطور است - و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده اند علم بشری احاطه آن نمیکند -
 و میگویند که آنچه از ثقات شرح احوال برهما رسیده است برهمنای حال هزار و یکم است - و از عمر
 این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته است - و راقم این کارنامه ایندی این دو روایت را
 خود بدرجمنای مردم دانشور راست گوی نکوگر هند از روی کتب معتبره ایشان نوشته - و آنچه در
 تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعدالدین حمویه (که از کبار اولیا و اعظم اهل کشف و وجداند)
 در شرح روزهای الهی و روزهای ربانی منقولست ازین عالمست - چه هر روز ربانی متضمن
 هزار سالست - و هر روز الهی مشتمل بر پنجاه هزار سال - و مؤلف نقایس الفنون آورده که در تاریخ
 خطانی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که (۷۳۵) هفتصد و سی و پنجم
 هجریست هشتصد و شصت و سه هرون و نه هزار و هشتصد سالست - و هر روز پیش ایشان ده هزار
 سالست - و امثال این روایات و حکایات کوناگون در رسمت آباد قدرت الهی دور نیست که صورت
 صحیح داشته باشد - و آدم بسیار بظهور آمده باشد - چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
 که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند - و شیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست
 که بعد هفتاد ربانی [که هفت هزار سال باشد و مدت دور سلطنت سیارات میباشد] نسل یک
 منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد - و پس از درازی سخن و کوناهی کلام انموذج از احوال
 برکت اشتمال این پنجاه و دو تن (که از آدم تا حضرت شاهنشاهیست) اکتفا بکتب و تواریخ مبسوط
 نکرده درین شگرفنامه درآرم - تا باصط مزید آگاهی شود - و این فروع شناسائی را از متممات
 احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمال که شیوه راقم است گذارش کند.

ذکر احوال آدم علیه السلام

مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزار سال و کسری بمحض قدرت کامله ربانی ب رابطه
 صاحب پدر و هم مادر از عناصر ایزه ترکیب معتدل پدید آمد - و بقدر استعداد و قابلیت جسم روح
 از مبدأ نیایش فایض گشت - و مآقب بانسان و موصوم بآدم شد - در زمانی که اول درجه جدی
 بر اوق شرقی منطبق بود - و زحل در انجا - و مشتری در حوت - و مریخ در حمل - و قمر در امجد -
 و شمس و عطارد در سنبله - و زهره در میزان - و بعضی گفته اند که در آن هنگام جمیع کواکب در
 درجات شرف بوده اند - و ظاهر این کلام بضابطه اهل هبات و نجوم درست نباشد - چرا که در عطارد

(۲) نسخه [د ج] رضی اللہ عنہ - (۳) در لجه عبرتی - کدام - و در ترکی آدم • (۴) نسخه

[۵] ظاهر این •

مشکل میشود - چه شرفِ نَبیرِ اعظم در حمل و شرفِ عطار در سینه است - و عطار از نَبیرِ اعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد - پس در حینِ شرفِ نَبیرِ اعظم شرفِ او چگونه صورت بندد - و همچنین در هنگامِ شرفِ عطار شرفِ نَبیرِ اعظم واقع نشود - و همانا که نظر این گوینده بر آن مقرر منجمین افتاده باشد که عطار با هر که پیوندد حال او گیرد - پس میتواند بود که عطار با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبت اتصال داشته باشد - و او درازبالی گذرمگون مسجد موسی زبباروی بود - و در درازتی قامت این ابوالبابا اختلاف کرده اند - بدشتره برآند که عصمت گز بوده - و آیزد تعالی از ضلعِ ايسر او حوا را بوجود آورد - و با او ازدواج داد - و ازو فرزند پدید آمد - و در احوال این بزرگ ارباب تواریخ غرایب و عجایب فراوان آورده اند - که اگرچه نظر بر جمعیت قدرت ایزدی مستبعد نیست اما مردی معامله مهم مزاج روزگار العتبه کار آزموده نظر بر عادات جهان از روی حساب در قبول آن بقدری می ایستد - منقولست که در زمان انتقال او چهل هزار فرزند و فرزندانها بهم رسیده بود - و فرزندان بیواسطه او چهل و یک تن بودند - بیست و یک پسر و بیست دختر - و بقول نوزده دختر - و شصت از همه بزرگتر بود - بعضی گفته اند او را در تعقیبات و غیر آن از علوم غریبه تصانیف است چنانچه علامه شهرزوری در تاریخ الحکما نقل میکند - گویند وفات او در هندوستان افتاده - و بر کوه سراندیب که بر سمت قطب جنوبی واقع شده مدون گشت - و اکنون بقدمگاه آدم مشهور است - بیست و یک روز بیمار بود - و حوا بعد از بیست سال و بقول هفت سال و بروایتی پس از سه روز وفات کرد - شصت که خلیفه و وصی بود او را در جوار آدم دفن کرد - و ذکامت که نوح در زمان طوفان تابوت ایشانرا بکشتی درآورد - و بعد از آن در کوه ابوقبیس و بروایتی در بیت المقدس و بقول در نجف کوفه دفن کردند .

ز ا شیت علیه السلام

شرفِ فرزندان بیواسطه آدم است - بعد از سالک هابیل سعادت ولادت یافت - آورده اند که هرگاه حوا حامله گشته پسر و دختری آورد - مگر شیت که او را تنها زاد - و اقلیمیا خواهر قابیل در عقد ازدواج او درآمد - چون عمر آدم به هزار سال رسید او را ولیمه خود ساخت - و همگنانرا بمذابعت و مطاوعت او امر فرمود - بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی بر رای

(۲) نعه [ا] نقضات و [ب ج] تعینات و [د ز] تعینات و [ه] تعقیبات و [و] نقضات و [ح] تعقیبات . (۳) در برهان اقلیمیا بر وزن مسیما هم آمده .

زاین او استقرار گزینت - همواره در جمعیت ظاهر و معمولی باطن همت مصروف میداشت - در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند - و او را اوریای اول گویند - و اریا بزبان سریانی معلم باشد - همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال میفرمود - و اکثر اوقات در دیار عام اقامت میداشت - و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشه عنایت بر ریاضت مشغول شدند - و چون از عمر گرمی او نهمصد و دوازده سال گذشت جهانرا پدرود کرد - و بعضی برآندک که او نبیره آدمست - پدر او صلحا بود - و همانا که این قول از فروغ صحت ضیائے ندارد •

انوش

انوش - در شصت سالگی شبست از خلوت برای عدم بجلوه گاه وجود آمده بود - گروهی از گذارندگان سخن برآندک که مادر او قدسی نژادست بود که مثل آدم سپیدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود - و بعد از پدر بموجب وصیت مصداق آرای خلافت شد - و اول کسی که درین دور اساس فرمانروائی نهاد او بود - گویند شصت سال کامروایی مربر اقبال داشت - و پروایت بهبود و نصاری نهمصد و شصت و پنج سال - و بقول ابن جوزی نهمصد و پنجاه سال - و بقول قاضی بیضاری شصت سال عمر یافت - او را فرزند بسیار شد •

قینان

قینان - از جمیع فرزندان انوش روشن ضمیر و بیدار بخت و فراخ حوصله تر بود - این بزرگنهاد بعد از رحلت پدر بنابر تمهید وصیت بانتظام سهام جهانیان مشغول گشت - و بر شاهراه متابعت و اقتضای آبابی کرام سلوک نمود - عمارت بابل و شهر موس بنامی ارحمت - ابداع بصائین و عمارات هم بار نسبت میدهند - و در عهد او آدمی زاد بسیار شد - بکارهایی خود همه را متفرق ساخت و خود با اولاد شیخ در حدرد بابل اقامت فرمود - و نهمصد و بیست و شش سال زندگانی کرد - و بعضی برآندک که شش صد و چهل سال آب زندگانی میخورد - و طایفه برآندک که قریب صد سال مرهم آور پریشانیهایی روزگار بود •

مهلائیل

مهلائیل - بهترین فرزندان قینان بود - چون عمرش بفهمد مال رسید او را بجای خود مسکن نشین

(۲) در برهان انوش بیروزگ خودوش و در عبرانی بکسر همزه و در سوره النبی لابن هشام یانوش • (۳) در عبرانی قینان بالفتح و در سوره النبی قینان • (۴) در عبرانی مهلائیل بیای مجوز و در سوره النبی مهلائیل •

ساخت - و او سیصد سال فرمانروایی گیتی یافت - عمر او نهصد و بیست و شش سال بود -
یا هشتصد و چهل - یا هشتصد و نود و پنج سال *

برد

برد^(۲) - رشیدترین اولاد مهلائیل بود - بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت - زودها و جویها
او پدید آورد - و نهصد و شصت و دو سال - و بقول نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت - و این
گرامی نژادان خانواده اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون فیضی بظهور هستی آمده بودند *

اخنوخ

اخنوخ - که بادریس مشهور است فرزند گرامی برد است که بعد از گذشتن آدم متولد شد - اگرچه
کوچکترین اولاد است اما بفرهنگ و رای از همه بزرگ^(۳) - و به بخت و دانش از همه پیش
بود - و بعد از شیت کسی که تجدید نوامیس نمود ارست - و بعضی گفته اند که ادریس در وقت
آدم صد ساله بود - و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند - در مراسم سلطنت و دقائق حکمت
یگانه بود - اگرچه بعضی جا جدید علوم و صنایع را بآدم نسبت میدهند اما بقول اشهر علم
اخترشناسی و نوشتن و رشتن و ریاضت و دوختن او در میان آورد - و از آغاز یون مصری که
اورا اوریای ثانی میگویند دانش آموخت - و از القاب گرامی او هر مهس الهرامسه است - و اوریای
سیوم نیز میگویند - و اورا پایه بلند در خدانشناسی میسر شد - و به هفتاد و دو نوع زبان
خلق را بپزدان پرستی دعوت فرمود - صد شهر آبادان ساخت - و کوچکترین آن شهرها مدینه
زهانت^(۴) که از شهرهای جزایر است - بعضی آنرا داخل حجاز میدانند - و این شهر تا زمان هلاکو خان
آبادان بود - و گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخت -
و هرگز کسی از مردم و هر طبقه از آدمیانرا بر روشی خاص باندازد حومه دریانیت آنها هدایت
نمود * آورده اند که در تعظیم نیراعظم عطیه بخش عالم (که بدشتره از دریانیت فیوض انفسی
و آفتابی او محروم بوده آداب شکرگذاری آن نورالانوار بجای نمی آوردند) رهنمونی کرد - و آنرا
مرمایه دولت صوری و معنوی میدانست - و در هنگام نزول اجل و تحویل اقبال از برجه بهره
که هنگام ظهور فیض خاص است علی الخصوص در تحویل حمل جشن بزرگ ترتیب میداد -

(۲) برد بفتح یاء نعتانی موافقا للتوراة و لسیرة النبی * (۳) نسخه [ج ز] نهصد و دو - (۴) در سیره
النبی خنوخ و در مبرانی خنوخ و او مجهول و در برهان بروزن مطبوع (۵) بجای بزرگتر (۶) نسخه [ج د]
غازیون و [ز] غازیون * (۷) نسخه [ج] رها * (۸) در ترکی هولاکو بالضم *

و چون کواکب سیاره که فیض پذیرانِ خوانِ انوارِ ایزد هرگاه در خانه خود یا شرفگاه خود می رسیدند آنرا گرامی شمرده شکر بدایع آفرینش ایزدی بجای می آورد - و آن ازمه را موافقت و مظاهر نعم والای حق میدانست - و همگی روزگار او بخندست ارواح علویه و اجرام مقدسه میگذشتند و گنبدهای اهرام مصری که بگنبد هرمان مشهور است بنا کرده است - و دران بنای عالی جمیع منابع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود - مرقوم است که یکی از عظمای دولت را بران داشت که گنبدهای مذکور را امان نهاد - و سایر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود - و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بسیار است - اما افضل ایشان سه تن اند - اول هرمس هرامسه که آن اندر بس است - و اهل فرس برآنند که نبیره کیومرث است - دوم هرمس بابلی است که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار است - و نینوا و نینوس از شاگردان او - و سومی این هرمس بابلی آنچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سرفورز بق گرفت - رطین او مدینه کلدانین بود که او را مدینه فلاسفه مشرق گفتند - سیوم هرمس مصری استاد اقلیدس - او نیز در جمیع علوم خصوصاً در طب و کیمیا بد طولی داشت - اکثر اوقات بسفر گذرانید - و مواند هرمس الهرامسه مدینه منیف (که الحال بمترقب اشتهار دارد) از دیار مصر بود - و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریه مدینه الحکما گفتند - و بعد از آن که اسکندر این را بنا کرد جمیع حکمای منیف و غیر آنرا با اسکندریه آورد - از سخنان او است که بهترین نکوئیها سه چیز است - راحتی در وقت غضب - و بخشش در زمان تنگدستی - و عفو در هنگام قدرت - و در رفتن از آن سرای غم پیرای در تواریخ حکایت بدیع آورده اند که خردمندان در قبول آن می ایستادند - و بر او در آن وقت هشتصد و شصت و پنج ساله - و بقول چهار صد و پنج ساله - و نزد گروهی سیصد و شصت و پنج ساله بود .

متوشلخ

متوشلخ بن اخنوخ او را فرزندان بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد - بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد - و خلائق را بیزدان پرستی دعوت کرد - چون عمر او بنهصد رسید او را پسر سه آمد - که نام کرد - و بعد از او سیصد و نود سال دیگر بزبخت *

(۲) در برهان استیلینسی * و در نسخه [ا ب ج د] سفلیدوس * [۳] نسخه [ز] بمنا *
 (۴) در عبرتی متوشلخ بیای مجنون و حای حطی و در - برة الی متوشلخ *

لَمَك

لَمَك در عَلَو مَرْتَبَت و مَمُو مَقْتَبَت یگانگه عهد بود - بعد از پدر مَعْنَدِ حَرُوزی بَدْر ثَبَات یافت - و مَدَن زَنَدگانِی او هَفْتَصَد و هَشْتاد سال بود - و گَرُوه او را لَمکان و لَمک و لَمَیخ نیز گویند *

نوح

نُوحُ بنِ لَمَك بعد از وفاتِ آدَم بَصَد و بیعت و شش سال بطالِیِ اسد متولد شد - را او مَعْمَدِ رِسومِ عبادت و مَعْمَدِ اِمامِی دادارپرستی گشت - و قَصَبَةُ دَعْوَتِ خَلایق بر خدایپرستی و نافرمانچرداری قَومِ او و مَنوِجِ طوفان و غیر آن مشهور است - و اَرَبابِ تَواریخ سه طوفان نشان داده اند - اول طوفانی که پیش ازین آدَم مشهور بظهور آمده بود - چنانچه علامه شهرزوری میگوید آدَم در دورِ اول بود بعد از خرابیِ عالم بطوفانِ اول - و طوفانِ دوم در زمانِ نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تنورِ سرایِ نوح - و تا شش ماه بود و هَشْتاد کس در کشتی بودند - و هم ازین سبب بعد از برآمدن جائز که اینها مقام ساختند موقِ القمانین نام نهاده شد - سوم طوفانِ زمانِ موسی که خاصِ باهلِ مصر بود - اگرچه نقل پرستانِ روزگار [که در نقل طوفانی میکنند] آن در طوفانرا هم بهمه عالم نسبت میدهند ظاهراً نه چنان باشد - چه در هندوستان [که قصبه چندین هزار ساله موجود است] از آن در طوفان نیز نشانی پیدا نیست - القصة در اندک فرمت آن هَشْتاد تن کشتی نشین همه در بیعت حیات مهربند - الا هفت کس نوح - و سه پسرش یافت و سام و حام - و زَفرانِ ایشان * نوح هَام و جزیره و عراق و خراسان را بمقام داد - و دِيارِ مغرب و حبشه و هند و هند و اراضیِ سودانرا بحام عطا فرمود - و چین و سقلا و ترکستانرا بیافست کرامت کرد * و اکنون بزعم مورخان مکانِ اصلی این مواضع از اولادِ ایشانند - و اَنَدَسابِ بنی آدَم بعد از طوفان باین سه تن است - عمرش چون بهزار و ششصد سال رسید یا هزار و سیصد سال - در گذشت - و در همراهِ اقوالِ دیگر هم داستان طرازان ابرار نموده اند - و گویند بعد از طوفان در بیعت و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال بزبعت - و بِالْجَمَلَه بعد از فوتِ آدَم بَصَد و بیعت و شش سال یا در اواخر عهدِ آدَم متولد شد - و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه

(۲) نسخه [ز] لَمَیخ ؟ و در برهان لَمَیخ بیبم پدر نوح و پسر لَمک و او پیش از لَمک وفات یافت و نوح را لَمک

پرورش داد و بعضی گویند پدر نوح لَمک نام داشت - و بدین معنی در سیرة النبی لَمک و در ذوات لَمَیخ *

(۳) در مبرانی نُوح و در عربی نُوح *

سنگه یا دویست و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله بر مصنف رهنمونیه خلیق نصبت - و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود - *

اما حام را نه پسر بود * هند - سند - زنج - نوبه - کنعان - کوش^(۱) - قبط - بربر - حبش - و بعضی حام را شش پسر نوشته اند - سند و کنعالمرا ذکر نمیکنند - و نوبه را پسر حبش میگویند *

و سام را نیز نه پسر شد (۱) از نیشد - و (۲) کیومرث که پدیر سلوک عجم است - و (۳) اسود که سداین و غیره از بنای اوست - و اهواز و بهلو پسران اویند - و فارس پسر بهلو است - و (۴) یغن^(۲) که شام و روم پسران اویند - و (۵) بوزج که در میان مورخان از جز نامر نمانده - و (۶) لوز که نراءنکه مصر از نحل اویند - و (۷) عیلم که عمارت خوژستان کرد - خراسان و تنبال پسران اویند - و عراق پسر خراسانست - و کرمان و مکران پسران تنبال اند - و (۸) ارم که قوم عاد از جمله احفاد اویند - و (۹) بوزج که آذربایجان و ارمن و فرغان پسران اویند * بعضی حام را هم شش پسر میگویند کیومرث و بوزج و لوز را ذکر نکرده اند - و بالجمله در فرزندان این در گروه بسیار اختلافست *

یانت ارشد اولاد نوح است - سلعة علیة حضرت شاهنشاهی یار می پیروند - و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان یار میرسد - و او را ابوالترکب گویند^(۳) - و بعضی مورخان او را الوانجه خان میگویند - در هنگامه که یانت از سوق آذماین با اهل و عیال رخصت دیار شرق و شمال که ناصرد اذ شده بود یانت از پدر التماس نمود که او را دعائی آموزد که هرگاه خواهد بازان بارد - نوح سنگ را که خاصیت او آردن بازان بود یار داد - و چنان نمود که اسم اعظم برو خوانده ام بجهت این مصلحت که ساده لوحان می بآن نبرده از سوادید او بیرون نروند - یا واقع اسم اعظم برو خوانند - و اکنون آن سنگ در میان ترکان بسیار است آنرا جده تاش گویند - فارسیان سنگ ید خوانند - و عرب حجرالمطر گویند - و از بآن حدرد رفته سحر اشینی اختیار کرد - و هرگاه میخواست بوسیله آن سنگ ابر عنایت ایزدی در باریدن می آمد - و او را بمرور ایام نوزندان پدید آمدند - و آئینهای شایسته که هم تسلی بخش کوتاه اندیشان تواندهند و هم معرفت افزای خاطر بلند همتان و الانظرت تواندگفت در میان آورد - آرد بازده پسر ماند (۱) ترک - و (۲) چین - و (۳) قلاب - و (۴) منجم که او را منکک گویند - و (۵) کماری که او را کیمال نیز خوانند - و (۶) خلیج - و (۷) خزر - و (۸) روس - و (۹) سدسان -

(۲) نسطه [ج] کوشن و [ح] کوس - (۳) نسطه [ز] یغین و [ب] ا و ح ط [یغین] - [م] و سام را ابوالعجم و العرب و حام را ابوالهند *

و (۱۰) غز - و (۱۱) یارچ - و در بعضی کتب هشت پسر مذکور است - خلیج و سدمان و غز را
یاد نکرده اند •

ترک

ترک - بزرگترین فرزندان یافث بود - ترکان او را یافث اوغان گویند - و بهوشیار دلی و کارگذاری
و رعیت پروری از همه برادران امتیاز داشت - بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروائی نشست -
و داد مردمی و مردانگی و مظلوم پرستی داد - و در جائی که ترکان او را - یلول یا سلیکامی میگفتند
و چشمهای آبروان سرد خوشگوار و گرم عافیت بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود -
و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد - و خرگاه پدید آورد - و از پوست بهایم و سباع لباس
پوشیدنی دوخت - و نمک در زمان او ظاهر شد - و در آئین او آن بود که همراهِ جز شمشیر
میراث ندهند - و تمام خواننده دختر را باشد - و گویند که معاصر او کیومرث است چنانچه
کیومرث اول ملوک عجم است او اول سلاطین ترکستانست - و عمر او در دست و چهل سال بود •

النجبه خان

النجبه خان - بهترین فرزندان ترک بود - چون پیمانۀ زندگی ترک هر شدن گرفت او را بمشورت
بزرگان بر تخت سلطنت نشاند - و از خرد دوربین را پیشوای خود ساخته در عدالت کمتری
روزگار گذراند - و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود •

دیب باقوی

دیب باقوی - بعد از عزلت پدر و باشارات عایش فرما ساروا شد •

کیوک خان

کیوک خان - فرزند رشید اوست - پدرش در هنگام بدروغ کردن جهان سردار هانی باو عیادت
فرمود - او قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد •

النجبه خان

النجبه خان - پسر اوست در آخر عمر پدر ولیعهد شد - و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد -
و ترکان در زمان دولت او مصیبت دنیا شده از راه خودمندی عدول نمودند - چون صدای بران بگذشت

اورا دو پسر بیک هم آمد - یکی را مغل نام کرد و دیگری را قاتار - و چون بعد کاردانی رسیدند ملک خود را بند حصه بخش کرد - یک نصف را بمنل داد - نصف دیگر را بتاتار - و چون پدر بزرگوار ایشان ودیعت حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده هر کدام در ولایت خود دارائی میکردند - و چون این سلسله علیّه را بتاتار و شعب هشتگانه او نسبت نسبت ذکر اورا منطوقی ماخذ بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او میپردازد *

مغل خان

سغلیان - فرمانروای دانا بود - در ولایت خود آنچهان ملوک فرموده دلهای رعایا در ملک بندگی و رضا جوشی او در آمد - و همه در نیکو خدمتیا کوشش میکردند - و شعب مغل نه نفر بودند اول ایشان مغل خان - و آخر آنها ابل خان است - و مغولان تقوز را ازین گرفته اند - این عده را در جمیع اشیا فرخنده دانسته اند - و اورا جهان آفرین چهار پسر داد قراخان - آذرخان - کرخان - اوزخان

قرا خان

قراخان - هم در سال بزرگترین فرزندان بود - و هم در شغل جهاننداری رشد و امتیاز تمام داشت - بعد از پدر بزرگمذش بر اورنگ فرمانروائی نشست - و در قراقرم بحدود دو کوه که آنرا ارقاق کورنای می گفتند جهت بورت بیلاق و قشلاق معین ساخت *

اغور خان

اغور خان - فرزند گرامی قراخانست که در هنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ ولادت یافت - و در نام نهادن و در راه خدا پرستی گام زدن افسانه گذاران - خلقی چند باو نسبت میکنند که خرید انصاف گزین بقبول آن چندان اقبال نمی نماید - و او بتفاق فرمانروائی خرید دوست و خدا پرستی معذات گستر بود - و بایستهای نیک و آئینهای خجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب اقیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد - و او در میان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم - بفرهنگ درست و همت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملک ایران و نوزاد رزم و مصر و شام و افرنج و دیگر ولایتها را در حیطه تصرف در آورد - و انشراحلی عالم در سایه عاطفت او در آمدند - و ترکا را بمذاهبهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زانزد مردم است - مثل ابغور و تغلی و قبیاق و قازلیغ و خلیج و غیر آن - و اورا شش پسر شد - کن - آی - یولدوز - کوک - طاق - تلکبیز - و سه بزرگ را بوزوق میگویند - و سه دیگر را باجوق - و فرزندان او به بیست و چهار

عبد منعم گشتند - و تمامی ترکان از نعل این بزرگان اند - و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان بایران در آمدند و در آن سرزمین توالد و تضام شد بگذریچ صورتهای ایشان مانند تاجیک شد - و چون تاجیک نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند - و بعضی بر آنند که ترکمان قوم علیحده اند و بترکان نسبت قرابت ندارند - و منقول است که اغورخان بعد از آنکه تصدیر عام نموده بیوریت اصلی خود بازگشته بر مسند دولت نشست بزم خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان دولتمند و امرای اخص اندیش و سایر ملازمانرا بنوازشهای پادشاهانه بنواخت - و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که بر ثبات دولت رهمون باشد فرمود - و مقرّر ساخت که دست راست که ترکمان برانگار گیاد و ولیمهدی به پسر بزرگ و اولاد او مقرّر باشد - و دست چپ که جورنگار باشد و وکالت بفرزندان خرد داد - و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آئین ثابت باشند - و اکنون ازین بیست و چهار فرقه یک نیمه بدست راست تعلق دارد - و یک نیمه بدست چپ - هفتاد و سه سال یا دو سال لوازم جهانیدانی بجای آورده این جهانرا وداع کرد •

کن خان

کن خان - بموجب وصیت بجای پدر به نشست - و در فرماندهی و جهاننداری با خرد در بطن خود تدبیرات صایبه ارقییل خواجه که در زیر اغورخان بود کاسروا شد - و با برادران و فرزندان و برادرزادهها (که بیست و چهار کس بودند چه هر یک ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود) آنهمان ساوک نمود که هر کدام انداز و حالت خود دانسته در گیرودار - لمظنت مددگار هم بودند - و هفتاد سال کامیاب دولت شده آی حانرا ولیمهدی خود ساخت و درگذشت •

آی خان

آی خان - به نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت - و عدالت را با خرمی خوش آرامنده بود - و دانش را با کردار نیک فراهم آورده •

یلدوزخان

یلدوزخان - پسر مهین و جانشین او بود - در آداب جهاننداری و دادگستری پایه بلند یافت •

(۲) در هر نه نسخه - قبلخواجه - و در ظفرنامه برنی ارقییلخواجه - و این شعر نیز آورده • شعر •
از ارقییل چون کن شنید این سخن • پسندید گفتار مرد کهن

منگلی خان

منگلی خان - پسرِ دوستدارِ او بود - بعد از بر سرِ فرماندهی قسمت - و بنظرِ مهابتِ پزدان
و مهابتِ ایزدِ غلامان امتیاز یافت *

تنگیزخان

تنگیزخان - بعد از رحلتِ پدرِ گرامی منصوبی انتظامِ امورِ سلطنت شده صد و ده سال
در مغولستان تاجِ دولت بر سر داشت *

ایلخان

ایلخان - فرزندِ گرامیِ اوست - پدر در هنگامِ پیری و ناتوانی سر انجامِ مهامِ جهانی با
ارزانی داشت و خود بفرخواستِ ایامِ کثرتِ بگوشه رحمت نشست *

قیان

قیان - فرزندِ دانشینِ ایلخانست که بمقتضایِ غوامضِ حکمتِ ایزدی موردِ شایسته احوال شد -
چون ایزدِ دانا خواهد که جوهرِ انصاف را بکمالِ معنوی رساند آن مرادے چند در ضمنِ نامرادی
جلوه گر آرد - و چندین بزرگانِ پاک طینت را فدای آن بزرگ ساخته او را خلعتِ ظهور دهد -
مصدق این حال قصه ایلخانست که چون نوبتِ سربرآرائی بار رحمت باگیند که عالمِ صوری ازان نظام
گیرد و مالکِ معنوی مراعات پذیرد زیست میکرد - و دلپای پراکنده را فراهم می آورد - تا آنکه
تور بن فریدون بترکستان و ماوراءالنهر آمد تا بامت و باتفاقِ سونچ خان ملکِ تاتار و ایغور با ایلخان
نبردِ عظیم کرد - و زمره مغل از حسنِ معاشرتِ ایلخان فداپایانه جنگ کردند - و بسیاری از ترکان
و ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند - در اثناى جنگ تور و تاتار مقاومت نکردند فرار اختیار
نمودند - و بمکر و حیلت دست زده از راهِ رویا بازی روی بگریز نهادند - و پارک از راه رفته در شب
فرود آمدند - و آخرهای شب ناگهانی بر سر لشکرِ ایلخان شبنخون آوردند - و چندان کُشش شد
که از مردمِ ایلخان جز پسرِ او قیان و پسرِ خال او نکوز و دو حرمِ ایشان که خود را در میان کشتگان
پنهان ساخته بودند هیچکس جان سلامت بیرون نتوانست برد - چون شب درآمد آن چهارکس
خود را بکوه کشیدند - و بزحمت و مشقت بسیار چون از گریوها و تنگیهای کوه گذشتند مرغزارے که
در چشمهای خوشگوار و میوههای فراوان بود بنظر درآمد - ناچار آن مواضع نزه را بمقتضای وقت
غذیت و نسقه طرح انامت انداختند - و ترکان این جای را آرکانه قون نامند - و گویند این دافعه
هائیه بعد از هزار سال بود از گذشتنِ انورخان - دانا داند که درین قضیه بدیع تدبیر ابداع گوهر

جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نصبت فدائیت بجای آید و هم مراتب ثروت و عزت و مشقت
 باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکنای حضرت شاهنشاهی (که مقصود اصلی از آفرینش این
 طبقه گرامی است و هم حرمانگ این محمدمت نامۀ ایزدیست) جامع مدارج اطوار کونیه شده
 و قدر دان طبقات انام (که باین حالت باشند) گشته کامروای صورت و معنی گردد - و باین طرز
 گردس از نامرادی پیرامون حال مقتس او نگردد - و بالجمله چون قیان با همراهان دران مرزمین
 بسر برد از ایشان اراد شد - و قبایل پدید آمد - و جماع را که از قیان بوجود آمدند قیانت نام
 نهادند - و طایفه که از تکوز رسیدند به درلکین ماقب گشتند - احوال نرزدان قیان تا زمانه
 که در ارگه قون بودند - که در هزار حال تقریبی باشد بنظر در نیامده - و همانا که دران زمان
 در مکن رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد - و بعد از هپری شدن در هزار مال تخمینا در آخرهای
 زمان نوشتن قیانت و درلکین بجهت آنکه زمین ارگه قونرا گنجایش این مردم نمالده بود اراده
 برآمدن کردند - و حیر راه ایشانرا کوهی که معدن آهن بود مسدود داشت - دانایان اندیشها را کار
 فرموده از چرم گوزن دسها اختراع نمودند - و آن کوه آهنین را گذاخته گذر پیدا کردند - و ملک خودرا
 بزور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند - و بر سریر کمرانی و جهان بینی متمکن
 گشتند - و تخمین کیشان درست اندیش از چهار هزار سال پیش از آنکه اجداد عالی بیست و
 هشت تن بوده اند و هزار سال بعد از آنکه آبابی کرام بیست و پنج نفر بوده اند چنان قیاس کنند
 که درین در هزار سال بیست و پنج کس باشند - پوهیده نماند - که زمین مغول در طرف مشرق
 است و از آبادانی دور - دور آن هفت هشت ماهه راه است - سرحد شرقیش تا سرحد خطا -
 و غربی آن تا زمین ایغور - و شمالی او پیوسته با قرغز و سلجکیست - و جنوبی آن متصل با تبت -
 خورش ایشان گوشت شکار - و پوشش ایشان پوست بهایم و سباعست •

تیمورتاش

تیمورتاش - از نسل سعادت اصل قیان است - بصروزی و فرماندهی سر بلند بود •

ملکی خواجه

ملکی خواجه - گرامی فرزند تیمورتاش است - سرغراز تاج دولت و سعادت بود - و معتمد
 ایالت و عدالت داشت •

بلدوز خان

بلدوز خان - خلیف بزرگ منش ملکی خواجه است که درین آمدن قیانت و درلکین با سعادت

و سرداری سرافراز بود. و بعد از تیان فرزندان ایشان بطناً بعد بطن در ارکانه تون سرور قیابل داشتند -
یلدرز خان بمددکاری اجنت کویک دولتش رفته رفته از افعی سعادت طلوع نمود. و او از لوی
مقل را آبادان ساخت - و فرمانروای والشکوه شد - و نزد قوم مقل آنکس در سمت نسب و شایسته
خانی باشد که نسب خود را بیلدوزخان رساند *

جوینده بهادر

جوینده بهادر - پسر رشید یلدرز خانست - بعد از هر شدن پیمانۀ عمر پدر بر تخت جهانپایی
کامیاب گشت -

حضرت عصمت کباب قدسی نقاب آلتقوا

دادار بدایع آفرین هر چه از ممکن خفا بجای ظهور آرد بسیار از عجایب امور را مشتمل باشد
لیکن آدمی زاد بموجب غفلت که در نشاء کثرت و لباس تعلق متون این بغای عالی احساس است
از دریافت آن باز میماند - چه اگر این طور نشده او را از نظارگی بودن فرصت نبوده - و بهیچ کس
پهلوخته - مبدع جهان آرا اکثر از عجایب قدرت خود را از نظر جهانپایان می پوشد - و بقدر احتیاج
که بکارگی از تماغلی غرایب مقدرات الهی محروم نمانند هر چند از روی مغفلات ممکن
شوب برسدارد - و باز از دید بسیار از غفلت که در سرشت ایشان ودیعت نهاد تقدیر است
همان دید را هر چه شفاسانی میگرداند - و پس از آن زانیت عامه الهی برای هزار گونه حکمت که
یکم از آن آگاهی غفلت زدهای این جهانست آفرینش دیگر بظهور می آرد - و نقاب و احتجاب را
اندک برداشته رنگ آمیز تعجب میگرداند - از آن جمله احوال بدایع طراز حضرت آلتقواست -
و در دفتر قدسی اختر جوینده بهادر است از قوم قیات از نسل بولاس - از زمان خریدی تا بحین
بزرگی حین صوری و معلوم او در انزایش بود - تا آنکه بفطرت عالی و همت والا یگانه
روزگار گشت - و با اتفاق در صحت دشمن و خویش و بیگانه بزرگ منش خرید پرور خداپرست
بود - انوار خداشناسی از چهره اش پیدا - امرای الهی بر پیشانی او هویدا - هر چه نشین سرادقات
مقت - خلوت گزین مراقبات احدیت - مظهر تجلیات قدسی - مهبط نبوضات قدسی بود -
چون بحد کمال رسید او را چنانچه آئین سلطین در رسم بزرگان دنیا و دین است به نوبت بیان
که فرمانفرمای مغلستان و مصر عم او بود پیوند کردند - در آن گوهر یکنای قدسی را قرین
فرمانروای الهی ساختند - از آنجا که او همسر نبود بملک نیستی شدت - حضرت آلتقوا

که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دنیای نیز گشت - و بصورت بظاهر امور پرداخته
بسروری و حریر آرائش الوسی خود متوجه شد •

شبی آن نور پرورد الهی بر بستر امتراحت پهلو نهاده و بر چارنایش امتراحت تکیه زده
بود که ناگاه نوری شگرف در خرگاه پرتو انداخت - و آن نور در کام و دهان آن سرچشمه
عرفان و حضور در آید - و آن عفت قیاب بر منوال حضرت مریم بخت عمران ازان نور آبتن
شد - سبحان الله نعمت قدسیه انسانی را از آدم تا این نور پرورد در نعمت و محبت
و فراخی و تنگی و تنج و هزیمت و لطف و غضب و سایر صفات متضاده مرتبه بمرتبه
پرورش داده مستعد فیضان نور مقدس میساختند - و پیشتر زنانه این نور اقدس
از آسمان تقدس نزول اقبال نماید قیادرا از تعلق آباد شهر و اولدم بر آورده در محرابی
تجرد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد اروا بطن بطن در مدت دو هزار سال در آن
کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملک تقدس میساختند - و هم مرتبه انسانی را
جامع مراتب کونی و الهی میگردانیدند - چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای
حکمت بالغه یلدوزخانرا از کوه بشهر آورده سربر آرای گردانیدند - تا نوبت این سلسله مقدمه
بحضرت آلقوا رسید - و آن نور الهی بمیانجی چندین بزرگان دین و دولت بیواسطه بشری
در عالم ظاهر جلوه گر آمد - آواز ظهور حضرت شامشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارج
مختلفه از خدر مقدس حضرت مریم - گمانی برای سرانجام نشاء صورت و معنی بعالم پرور
شدت - اولاطون تحرکے دین که این سخنان بگوش هوش شنود که خدیو زمان در پرده آرائی -
و زمانیان با درد چشم - و زحیر باطن پرده در است - و بالجملة بر سر سخن رفته بار گویم که همواره
در اوقات مرخنده و ساعات نخست سرای مقدس آن عفت قلب بفروغ آن نور روشن میشد -
و زمان زمان ظاهر و باطن آن قدسی نژاد اضاءت میدادند - آنانکه از بال همت بلند پروازی
فرموده از اسباب پرستی گذشته مستقیم بین اند امثال این امور در وسعت آباد قدرت الهی بدیع
و بعید نمیدانند - و مستبعد عادت پرستان ظاهرین در پیش حساب ایشان معتبر نیست - و آنانکه
در سبب مانده پیشتر قدم نهاده اند لیکن بقلازلی بخت بیدار از محاسبه ظاهری گریز ندارند
انها نیز در مبادی حال توقف نمیکنند - خصوصاً فرزند بی مادر و پدر [که آدم اول باشد] قبول
کرده اند و فرزند بی مادر را [که حوا نامند] پذیرفته اند - و فرزند بی پدر آنها را چگونه قبول
کنند - و کیف نه مدی این واقع در قصه عیسی و مریم متیقن آنها باشد • بیوت •

حکایات مریم اگر بهنوی • بالذقوا همچنان بگری

لیکن مبدع جهان آرا که از عنفوان ابداع کارخانه ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای تضاد و تعادل اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیانرا بدانچه والا و تدبیر در صحت و فطرت عالی و تصرف عظیم و اندیشه صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها میکوشد همان طور گروه انبوه آدم صورتانرا بکم بینی و کوتاهی و کوچ اندیشی و بدگمانی و فتنه انگیزی و به تصرفی اختصاص داده سرگرم کار میدارد - و اگرچه در هر دو طور بهمانه استعداد پر میشود اما بعضا حکمتها که درین کار شگرف اندارج دارد - بگذار آن پیوسته ظلمت با نور و لغویت با معادیت و ادبار با اقبال همقران میباشد - و همواره بیدارگان تیره زای سنگ تفرقه در پیش می‌دازند - و بزودی شرمسار صوری و معنوی گشته بگویی مدام میشدند - و مصداق آن حال این صانع نورانیست که چون چنانچه امر بدیع بظهور آمدی جمعی از کوتامنظران ناقص خرد ظاهر هرمت که از دولت حقیقی به نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر آوردند - و آن صفت نشین عمقت از کمال مهربانی نخواست که این نابیدایان به معادیت در وبال این گرفتار مانند ایمان مملکت خود را از دامه آگاه ساخت - و فرمود که اگر ساده لوحه ناقص عقل که از بدایع قدرتهای الهی و صنوف تقدیرات ازای خجردار نبوده در بلایه صوری ظن اند و آئینه دل را بزنگ خیالات فاسده تیره رنگ سازد آئینه از عقوبت آن ابدالان در خسران و نکال ماند - بهتر آنست که ساعت اندیشه ایشانرا ازین دغدغه و ابرازم - و نظر برین مقدمه ضرورت است که بیدارگان حقاقت شناس و معتقدان اخلاص پیوند در هوای خراگه شمرات شب زنده دارند - تا تزویجی شک و رس از حویدای دل ایشان بفرور زارهای الهی و مشاهده انوار غیبی بروشنی گرایند - و مطایفه اوهام فاسد از درون این تیره جازان بیرون رود - بگذار آن چنگاه پاسبانان بیدار دل و خرد پروزان در درین حوالی خراگه بوده چون اختران شب زنده دار دیده برهم نزنند - لاکه در دل شب که وقت نزول رحمت الهیست نوری فروزنند چون ماه تابان بدستورست که بانوی - سرپرده عمقت فرموده بود از فراز به نشیب روی کرده بخراگه در آمد - غریب از حاضران آله برکاست - لختی در مقام هیرت بوده اندیشهای باطل از دلهای و سوخته خیز فرونشست - و چون ایام آبستن سپری شد همه پسرگرمی معادیت و لذت پاست - بیکر بدین قفقی - و تمامیت قوم قفقین از فعلی او پدید آمد - و قوم یونانی ساجدی که فبدان ساجدوت از وی منشاء گشت - مقوم روز فجر قآن است - و از آن

(۲) نسخه [۱۵۶] از نسخه (۳) در نسخهای اکبرنامه موجوده و اندین بذای فوقانیست و در طفرنامه یونانی بیای نسخانی و قفقی ۱۵۶

این گرامی نژادانرا نهری گویند یعنی بدید آمده از نور - و ایشانرا بزرگترین اقوام مغل دانند •

بوزجرقاآن

بوزجرقاآن - جد نهم چنگیز خان و قراچار نویان و جد چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جد بیست و دوم حضرت شاهنشاهیست - چون بسن تمیز رسید سریر سلطنت توران زمین را زینت داد - و مردان قذابل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمربند ستاری بمیان جان بستند - و او به فیروزی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد - و زمانی دراز بمردانگی و فرزندی روزگار را آرایش و آمایش بخشید - و او با ابومسلم مروزی معاصر بود - چون رخت هستی بریست از در پسرماند - بوقا - و توقیا •

بوقا خان

بوقا خان - پسر مهین اوست که جد هشتم چنگیز خان و قراچار نویانست بموجب وصیت بجای پدر بدشمت - و مسند پادشاهی را بعد از داد آراسته کرد - و قاعدهای تازه در جهاننداری و گیتی ستانی اختراع نموده دستور العمل خواندین روزگار ساخت - و با زبردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام از خوشوقت شدند •

دوتمین خان

دوتمین خان - پسر رشید اوست - پدر چون باکاهلی زمان گذشتن در پادشاهی او را ولیدهد و جانفشانی خود کرد - او در لوازم دارائی و ملک افزائی کوشش نمود - او را نه پسر بود - بعد از گذشتن او منوچهر و والد فرزندانی که بعد از تدبیر بکتاب بود نوشته رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت - روزی جلایر که از قوم درکنین اند کمین گرفته منوچهر و هشت فرزند او را بغنل رسانیدند - قایدروخان که پسر نهم بود بسخاستگاری یکی از خویشان پسر عم خود ماجین رفته بود نجات یافت - و بدستگیری و مددگاری ماجین جلایر بر ذماتعی خود معترف شده هفتاد تن را که در کشتن شریک بودند بخون منوچهر و پسرانش کشتند - و عدال و اطفال ایشانرا بسته پیش قایدروخان فرستادند - خان داغ بدگی بر جبین آنها نهاده گذاشت - و فرزندان ایشان زمانی در زندان بدگی بودند •

قایدروخان

قایدروخان - بعد از چندین وقایع جمعی ماجین بر سریر سلطنت نشست - و در آبادانی

(۴ . صفحه ۵۱۶] و ظفرنامه توقیا • (۳) نسخه [ج] بوقا قاآن • (۴) این نام در نسخها بصورت مختلفه - بکجا بصورت و ن - همان نسخه جای دیگر بصورت دیگر - نسخه [ج] که فی الجمله در صحت از نسخهای دیگر بهتر است در این نسخه دو تمین نوشته - و در حاشیه نسخه [ز] اینجا آورده که دوتمین خانرا دوتمین بن بوقا عم گویند من تاریخ الا صحره •

عالم اهتمام نمود - تصبها آبادان ساخت - و خدیل و حشم او بهیار هدید آمد - و با جلیبر او را کزارها
بوقوع پیوست - ملکشاهی و جهاندانی با استقلال کرد - و چون از عالم درگذشت از سه پسر ماند

بایسنفر خان

بایسنفر خان - بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی و سرلراهی رحمت و حیاهی یگانگ روزگار بود -
بوحیثیت پدر تخت آرای فرماندهی گشت

تومنہ خان

تومنہ خان - پسر گرامی اوست - پدر در هنگام گذشتن ازین جهان گذران ملک و در آن بار سپرد -
معتمد شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت - با مردانگی خود منشی زینت بخش حال او
بود - و با بزرگ منشی بردباری رونق انزلی روزگار او - بهیاب از صلوات معلستان و در کستانرا
بزرگ بازوی تدبیر و نیروی سر بنجه اقبال بر ملک موروثی انزون ساخت - و تمام ترکمندان در هدیت
و عظمت مماثل او نداشت - او را در خاتون بود - از یک هفته پسر آمد - و از دیگری
دو پسر دیگر شکم متولد شد - ازین توأمان یکی را قبل نام بود که جد سیم چندگز خادست -
و دیگری قاجولی نام داشت

قاجولی بهادر

قاجولی بهادر - جد هشتم حضرت صاحبقرانیست - مظهر انوار درایت و مورد آثار سعادت بود -
فر بزرگی از چهار او میثافت - و کوه بختیارسی از پدشاهی او میدرخشید - شجر سخواب دید که
از جوپ قباخان ستاره رخشان برآمد - و در بچ فلک رسیده تاریک گشت - و همچنین پی در پی
سه بار واقع شد - و در نوبت چهارم ستاره بغایت نورانی از کوبیان دولتش طلوع کرد که
آفاق را نور او فرو گزیدت - و پرتو نور او بچند ستاره دیگر رسید که بهر یک از آنها ناحیه
روشنائی پذیرفت - و چون آن کویب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود -
از خواب بیدار شد و در تعبیر این نموده غیبی طایر اندیشه را پراز میداد - نگهان باز خوبش
در ر بود - و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار ستاره روشن پدید آمد - و غروب کرد -
و نوبت هفتم ستاره بزرگ طلوع نمود - تمام جهانرا ضعا و رونق بخشید - و ازو چند ستاره دیگر
غرد منضمب شد که هر یک گوشه از عالم را روشن ساختند - و چون آن ستاره بزرگ دایدید شد عالم
همان روشن ماند - و ستاره های دیگر همچنان روشنائی دادند - همچنین صورت واقعه را قاجولی
بهادر به پدر بزرگوار خود تومنہ خان عرض کرد - پدر تعبیر فرمود که از قباخان سه شاهزاده

بر تخت خانی نشینند - و در مملکت حاکم شوند - اما مرتبه چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرف خود در آورد - و او را فرزندان پدید آیند - و هر یک حکومت ناحیه داشته باشد - و از قاجولی هفت فرزند دولتمند که از سر پیشوائی و تاج فرمانروائی بر مر داشته باشند بظهور آیند - و نوبت هشتم فرزندان پدید آید که جهانگیری نماید - و بر عالمیان سری و سروری کند - و از فرزندان بوجود آیند که هر یک حاکم جانبی باشد - و واهی مملکتی شود * و چون تومنه خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرموده پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند - که سریر خانی بقبل خان مسلم باشد - و قاجولی مپسائر و صف آرای و مدار کل و تدبیر باشد - و مقرّر شد که فرزندان یکدیگر بطن بطن همین طریقه منظور و مسلوک دارند - و عهدنامه بخط ایغوری درین باب قلمی فرمودند - و هر دو برادر بر آن خط مهر نهادند - و بآل تمنغای تومنه خان رسانیدند - از آدم تا تومنه خان آبی کبار حضرت شاهنشاهی [که مقصود از جنبش این مله ایشاند] بریاست مطلقه و سلطنت مستقله ممتاز گشته ثبات بخش سریر معدمت بودند - و طایفه ازین گزیه والشکوه متقددائی ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند - چنانچه باستانی نامها از آن آگاهی میبخشد - و حکمت الهی [که در ظهور نشاء جامعه مراتب کونی و الهی بپندارین میانجی کار فرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد] منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی [که در اول کائنات بودن طراز خلعت فخره اومت] بوده روز بروز اسباب آنرا سرانجام میدهد - و برای جامعیت و شفاعتی قدر خدمت و اذن سربراهین شایسته قاجولی بهادر را لباس و کالت مستعار بوندانید - تا مراتب این حالت نیز برای العین این سلسله علیه در آید - و سرمایه جمعیت مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد - و باوجود روشن و کاردانی و بزرگی و بزرگ منشین قاجولی بهادر نیاخان ولید عهد شد - اگرچه بظاهر مراتب کلانین سن شد [که منظور دانشوران ناست] اما در معنی کار برمای قدرت الهی نشاء جامعیت را سرانجام داد - چون تومنه خانرا ستاره حیات در مغرب قوت ستواری شد قبلخان بر تخت فرمانروائی مدمکن گشت - و قاجولی بهادر بموجب وفا بعهد که سرمایه دولت سرمدیست در مقام بکجهتی و موافقت در آمده بآیین دوسنداری و شاهنشاهی متصدی انتظام مهام سلطنت گشت - و چون قبلخان از دارالفتن هستی بدارالامان نیستی خرامید قوبله خان که در میدان شش پیر او شایسته تاج و تخت بود بمسلطنت نشست -

و قاچولی بهادر بهمان منصب والی مپهساری مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت - و بدستگیری نرزانگی و مردانگی موانع کارگاه ملک و دولت می نمود - و قویله خان به پشت گرمی اینچلیون مهربانی که هم عقل خدادانی داشت و هم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود از القان خان حاکم خطای کشید - و جنگهای بزرگ که کارنامه مردان کار تواند بود کرده بر لشکر خطای شکست عظیم انداخت *

و مجمل ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقه والاشکوه دغدغه داشتند - و همواره متحرک سلسله درستی بوده روزگار میگذرانیدند - چون دارائی خطا باالقان خان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قتلخان بیشتر هراسان گشت - بوسیله فرستادهای کاروان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبه که قتلخانرا امتدعی آمدن خطا نمود - و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی این دولتماندانان است از او گویا ملک را بقاچولی بهادر سپرده بخطا رفت - و نقش صحبت دلپذیر نشست - و از آنجا کمپای مدیج و عشرت بیوریت خود متوجه شد - بعضی از اعیان دولت القان خان [که تنگ حوصله و فرومایه بودند] سخنان ناشایسته گفته القانخانرا متغیر گردانیدند - القان خان از وداع پشیمان شد - و کس فرستاده طلب داشت - قتلخان از حوائج پیشانی روزگار نقش ناراستی القانخان خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجه نموده ام برگشتن را لایق نمیدانم - خان خطا جوشیده لشکر نامزد از کرد که بهر وضع که ممکن باشد خانرا بگردانند - قتلخان بخانه دوستی سالتجوقی نام که در سر راه مارائه داشت سردار لشکر خطارا فرود آورد - و قرار داد که بر میگردم - سالتجوقی پنهانی گفت که سعادت را مصلحت نمیدانم - من اجر دارم تیزگرد و دوزرو که هیچکس بآن نتواند رسید همعنان احتیاط شدن و بران اسب سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت است - قتلخان برین رای عمل نموده بران اسب سوار دولت شده بیوریت خود شناخت - فرستادهای خطای چون آگاه شدند چابکدستان تیزپای از عقب در آمدند - و جز در بیوریت خانی بجای دیگر نه پیوستند - قتلخان این بداندیشانرا گرفته از هم گذرانید - درین اثنا بهر کلین او قین بر قاق که بحسن صورت بی همتای روزگار بود در حوالی دشت هم تکی غزالان داشت - ناگاه قوم تاتار در چار شده دستگوش کردند - و او را گرفته پیش القان خان بردند - و خان بانتقام آن سگجانان گرگمنش تیغ بیدان برین غزال شیدونزان راند - قویله خان که بهر دم بود چون تخت آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمع لشکرها همت گماشته متوجه القان خان شد - و نبرد عظیم در بهومت - و شکست فریب خطانرا داده اسباب و اموال

ایشانرا بناراج برد - و چون نوبتِ تاختِ سپاهِ اجل در رسیدن برتان بهادر برادرِ گرامی او بمشاررتِ امیان مملکت بر سر بر خانی متمکن گشت - و با اقی پدر و برادرِ خود را تازه گردانید - و چون در عهد او هیچکس را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و حربه کشی کند لاجرم لقبِ خانی او در انواه بلفظِ بهادری زبانزد شهرت گشت - و نقدِ شجاعتِ او را باین نام مهابت‌نزا محکوک ساختند - و درین زمان قاجولی بهادر (که هم برادرِ جانسپار بود و هم بهادرِ سپهسالار) متوجهٔ عالم بقا شد *

ایردمچی برلاس

ایردمچی برلاس - پسر ارشدِ قاجولی بهادر است که در معالکِ فرهنگ و معارف جنگ مغزِ هوشِ بلند و بختِ بیدار داشت - بعد از پدر طفرای سپهسالاری بفام او سر بلندی گرفت - و از بآئیندگی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تفسیقِ مهامِ معالک و تدبیرِ نظامِ امور کوشش مینمود - و اول کسی که بلقبِ برلاس اختصاص یافت او بود - و معنی این لفظ معنی شجاع با نسب است - و نسبِ تمام الوسی برلاس بازمیرمد - و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیومین بیسوکای بهادر که پدر چنگیز خان است و بجوشن فرزاندگی و مغفیر مردانگی آراسته بود تاجِ خانی بر سر نهاده زینت بخش مرید جهانبدانی گشت - و درین هنگام ایردمچی برلاس بشهرستان بقا اساس اقامت نهاده - از بیست و نه پسر یادگار ماند *

سوغوچین

سوغوچین^(۱) - در میان فرزندانِ گرامی ایردمچی برلاس بدلی دلازر و رای جهاندار و خرد و عظمت کرامت نظام بخش سر بلندی داشت - و از روی سال نیز بزرگترین اولاد بود - جای پدر عالیقدر گرفت - بمعنی شهریار - و بصورت سپهسالار بود - بیسوکای بهادر برای جهان آزادی سوغوچین لشکر بر سر تاتار کشید - و خان و مان و دولت ایشانرا پی هیر غارت ساخت - و بدین یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون یلدق شد - و چون بدان موضع سعادت افزا رسیدند در بیستم ذی قعدة تنگوز ییل حال (۱۴۹) بانصد و چهل و نه عالی

(۴) در اکثر نسخ اکبرنامه بیسوکای - و در بعضی جایسوکا نوشته و در ظفر نامه بسوکی - میگوید • شعر • پس از شاه برتان یزدان پروست • بسوکی بهادر بشاهی نشست • (۳) این اسم هم در نسخها مختلف واقع شده اما برین شعر که در ظفر نامه یزدی آورده اعتماد نموده شد • شعر • سوغوچین بود پورے نکو • جهانگیر و فرمانده و نیکو •

خاتون وی اولون آنکه که آوستن بود فرزند گرامی بزاد - بیسوکای بهادر او را تموچین نام نهاد - سوغوچیچین که خرد بلند و دربانست والا داشت به بیسوکای بهادر گفت که از رموز حسابدانی و نظرات سعید آسمانی چنان امتدلال میتوان نمود که این همان ستاره دولتست که در نوبت چهارم از جیب قباخان برآمده بود *

اگرچه در سلسله علیّه حضرت شاهنشاهی (که درین صحف نامم ایزدی سخن ازان میرود) احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجره قدسیه است لیکن چون پرتوسه از نور مقدس آنگهوا بود مجملی از ذکر آن ناگزیر افتاد - طالع محمود تموچین میزان بود - و هفت ستاره در طالع بودند - در اس در سیوم - و ذنب در نهم - و بعضی برآیند که در حال (۵۸۱) پانصد و هشتاد و یک که بهرداری اوس و قوم نیرین رسید جمعه سیاره در میزان فراهم آمده بودند *

قرا چارنویان

قرا چارنویان - فرزند گرامی سوغوچیچین است پادشاه سنش شهریار نشان بود - چون در سال تنگوزیل (۵۶۲) پانصد و شصت و دو بیسوکای بهادر درگذشت و درین سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچیچین که مدار ملک و سلطنت و گدروار لشکر و سپاه بر بود همدران چندروز بازوی فغا کوچ نمود قراچار نویان ایام صغر داشت - قوم نیرین از تموچین رزی گردان شده به مردم تانچوت پیوستند - و تموچین مستحقا کشید - و در بد به افتاد - و عاقبت بتائید آسمانی ازان ورطهای و مختطری می سهمگان نجات یافت - و با قوم جهوره و تانچوت و قنقرات و جلیور و غیر آن کززارها کرد - و در آن سال ممرش از سی درگذشته بود سوار ایل و اوس خود شد - بذایر مختطت بعضی از فرمانروایان ترکستان در چهل سالگی برهنه نوب قراچارنویان پیش آوردگ خان حاکم قوم کریمت که با بیسوکای بهادر سابقه محبت داشت رفت - و کارهای پسندیده برای او بجا آورد - و دست برد نیکو نمود - و رتیله قرب منزلت و عاقبت او بسرحدسه رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامه اتحاد معطر گشت بنوعی که اسرای عظام و خوبشان برر حسد برآید - جهوره که بهادر جاجرات بود سنگو پسر آوندگ خانرا با خود مدعوق کرده در باب او سخنان ناشایسته و عقیدهای ناپسندیده بهم بعانه خاطر آوندگ خانرا از راه راحتی برده در خیال فاسد انداختند - و تموچین اندیشه مذن گشته با مصواب قراچار نویان و تدبیرات درست او ازان مهالکه برآمد - و در مرتبه در میدان ایشان محاربات عظیم

(۲) در نسخهای اکبرنامه تانچوت بلام و در ظفرنامه تانچوت بنون * (م) نسخه (ج) فنقرات *

(۳) در ظفرنامه شکر *

در پیوست - و تموجین ظفریانت - و در چهل و نه سالگی و بقول در پنجاه سالگی در رمضان (۵۹۹) بانصد و نمود و نهم بدولت مملکت و جهانداری کامران شد - و چون مدتی سه سال از فرمانروائی و جهانبانی او گذشت تب تگوری که از مبقران عالم غیب و مرده زمان درگاه کبریا بود باهام ربانی تموجین را بخطاب چنگیزخان مخاطب ساخت یعنی شاه شاهان^۱ - روز بروز نجم سعادتش فروزانتر میشد - و سال بحال برقی دولتش روزانتر میگفت - بر تمام خطای و ختن و چین و ماچین و دشت قبیاق و عقین^۲ و بلغار و آس و روس و آلان و غیر آن سروری یافت - او را چهار فرزند بود جوجی - چغتای - ارکدای - تولی - ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت - و برغور میدن و میامان بتقدیم رحمانین (که نظام ممالک آرائی بآن منوط است) برای رزین چغتای مقوض بود - و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور ملکی باو کدای اختصاص داشت - و سرانجام مهام بهاء و محافظت آرور بتولی متعلق بود - در شهریور (۶۱۵) شصت و پانزده بقصد سلطان محمد خوارزمشاه بجانب ماوراءالنهر توجه نمود - و اهل آن دیار بسطوت قهر بیامان رسیدند - و چون از کار ماوراءالنهر پرداخت از آب آموبه عبور نموده عنان کشورگشائی بجانب بلخ مصروف داشت - و تولی خاندان با لشکر گران بولایت خراسان روانه ساخت - و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد - و از آنجا متوجه دافع سلطان جلال الدین سنکیرنی شد - و در ماه رمضان (۶۲۴) شصت و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال الدین را تا کنار آب سفد هزیمت داد - و از آنجا بماوراءالنهر شتافته بجانب بیورت اصلی استقرار گرفت - و در تگوزنیل مطابق چهارم صفر (۶۲۴) شصت و بیست و چهارم که هم سال ولادت و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنکقوت و دیبعت حیات مبرد - و پیشتر ازان وصیت کرده بود که چون تصیغه ناگزیر درین بورش روی نماید پنهان دارید تا کار اهل تنکقوت بانجام رسد - و در ممانک در خدمت فتورس نرد - و فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنکقوت بیرون آمدند و تلب تیغ شدند - و بعد ازان صدوقی نمشی او را برداشته روی برآوردند - و هر آورده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراب و اکتاف بزودی نرسد - و چهاردهم رمضان همین سال نعرش او را بار دو، بزرگ آورده اظهار واقعه ناگزیر نمودند - و درهای درختی که بر روزی در شکارگاه جهت تربت خوش خوش کرده بود مدنون ساختند -

(۲) در نسخه [ز] بختگوری ، (۳) شعر نهادیم نام تو چنگیز خان ، ازین پس تو خود را تموجین مسمون ، همه کس را اینچنین خواندند ، بدان نام نیک آفرین خواندند ، از انرو که معنی چنگیز خان ، بون شاه شاهان بتوری زبان ، من ظفرنامه ، (۴) نسخه [چ] منین و [ر] منین ، (۵) نسخه [ح] منگیری .

و در اندک روزگار از اشجار گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرتد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس بی آن مرز زمین نتوانست برد - و همانا درین معنی حرمت بدیع که جز دانای هوشمند در زمین بی آن نتواند برد - یعنی چنانچه در زندگانی در حرمت ایزدی بود بعد از آن هم در کتب نگاهداشت الهی درآمد - تا گونه اندیشه آن مقام دست به الهی دراز نتواند کرد - اگرچه بتربت چنین اندیشه کردن خود را صخره جهانیان ساختن است لیکن چون فرمانروایانرا بیشتر معامله با ظاهر بینان باشد چنین صیانتی از مواهب عظمی است و چرا حرمت ایزدی نگهبانی اینچنین بزرگ نکند که عالمی در حایه پاس او بود - اگرچه این بزرگ پیش عوام و در نظر اول خواص از مظاهر عظیمه تهر الهی بود اما در نظر دوربین هوشمندان اخص خواص از مجالس الطاف ایزدبخت - چه در محکمه عدالت الهی (که فرمانروایی خالق پر تو بخت ازان) بیدانسته نرد و ستم بظهور نیاید - و هر امریکه در عالم کون و نساد متکون شود مبتدی بر چندین مصالح معنویست که دیده ظاهر بینانرا بکند حقیقتش راه نیست - جز ضمایر بیدار دلی در زمین بر حقیقت آن آگازند - عمرش هفتاد و در سال تمام شده بود - و از سال هفتاد و سیوم اکثره سپری گشته - از آنجمله بیعت و پنج سال بفرمانروایی و کشورگشایی منقضی گشت - و بلاحظه تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکور است مدت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد - و همانا که خلاف باعدبار شهر و مدین شمسی و قمری تواند بود - یا بوجه دیگر از رجوع مشهوره - درین مدت همواره انتظام مهمات ملکی و مالی با متصواب رای جهان آرای قراچار نویان رونق داشت - و والا شکره را که چنین برادره بجان جهان برابره رهنمون دولت و انبال باشد چگونه بآن همه کشورمدانی و سلطنت رانی تارک عظمت بلاچ علیین نماید •

قراچار و چنگیز این عملد • بکشورگشایی قرین همد

و هنگام نواختن کوس رحیل سر بر خانی را باوکدای محکم داشت •

و سبب این نصه دلشکن آنکه در یورش خطای شیه بر پیشگاه خیال او بصورت مثالی جهوه دادند که بدرد کردن این جهان مراب نما نزدیکست - فرزندان گرامی و قراچار نویان چه حال و دیگر اعیان دولت و ارکان سلطنت را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از نقایح او باشد در میدان آورده خانی را باوکدای مقرر ساخت - و عهدنامه تاجوی و قبلخان که بآل تهنای تومنه خان رسیده بود و احواف بزرگ نهاد بترتیب نامهای گرامی خود را رقم کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضران مجمع عالی خواند - فرمود که بقراچار نویان بدین وثیقت نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین

یومون بهر برید - و ولایت نامه دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان نوشته بارکدای مهره -
 و دیار ماوراءالنهر و ترکستان و بعضی از حدرد خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ
 و غزنین تا آب سمنک بچغتمای خان مقرر ساخت - و پیمان نامه تبلخان و قاجولای بهادر
 بچغتمای حواله کرد - و گفت از امتصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و در ملک و مال
 شریک خود دانی - و میان ایشان عقد پدر فرزندی بست - بهمین ملاحظه این سلسله طایفه
 قدیمه را چغتمای گفتند و الا چغتمای را با آبای کرام از نصیبت حضرت شاهنشاهی باعث افتخار
 و مباحاتست نه نصیبت قرابت و مضاهات - و خانزادهای و نوئینان بموجب وصیت عمل
 نمودند - سیمجان الله از مثل چنگیزخان بزرگی دانایه چنین نقض عهد شود - بایسته که آن پیمان نامه
 بآل تمغای تومنه خان مزین بود بارکدای قآن میداد - و تربیت و مهارت او را برای نژاد
 چار نویان میسرورد - تا مطابق آن عهدنامه عمل میداد - یا آن وثیقه نامه را حاضر نمی ساختند
 بر نعیان که همزاد انسانیت محمول میگشت - و مدد بدنامی در دفتر دانش او ملتخص بخط
 هر میشد - و عجب از سخن گزینان بامثالی که درین باب با شرف حرمت سوانی و حرص نکرده گیری
 در روزبانی بسر وقت این نریده اند - و همانا که چون این جهان آرا میخواست که این لباس مستعار
 سپهرالاری (که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشاء جامعیت حضرت
 شاهنشاهی سرانجام داده بودند) از قامت این سلسله طایفه بردارد چنین مهر خطا رفت که بر هزاران
 قصد صواب شرف دارد - و چون حرمت ایندی همواره نگهبان این گروه والاشکوه بود فترسه
 در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاجولای بهادر نشد - تا چون نوبت سلطنت از رشید ذاتی
 و مکتومی او باولاد قاجولای بهادر رحمد و بدولت روزافزون سعادت آرای خلعت گردد مطعون خردمندان
 نباشد - و همانا که این از مقدمات طلوع نیر اتبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدسش طایفه
 دولت ابد پیوند حضرت شاهنشاهیست - و چغتمای خان بعد از شفقار شدن پدر پیش یالیغ را
 دارالملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت بقبضه اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت -
 و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قآن بسر میبرد - و باآنکه اوکدای بسال از بی خرد بود
 در لوازم حقیقت و اطاعت دقیق فرو گذاشت نمی نمود - و با بخت بیدار وصیت خان پاس
 میداشت - چون چغتمای خانرا مدت حیات بی ثبات باخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت
 امیر قراچار نویانرا وصی خود ساخت - و فرزندانرا پدر مهره - و هفت ماه پیش از اوکدای خان

در اردبیل فیقده (۶۳۸) شصت و سی و هشتم ازین هوای گذران درگذشت - و فرچار نویان برقرار خود در ضبط و نصی امور سلطنت قیام می نمود - و بعد از چندگاه قراقلوخان بن مواتگان بن چغتای خانرا بحکومت ولایت جدگرا میش ارجمند گردانید - و پس از چند سال چون گیوگ خان بن ارکدای خان برصند خانی نصبت دست قدرت قراقلوخانرا از تصرفات حکومت و اختیار بازداشته عزل نمود - و یسومنگا بن چغتای را بجای از نظام بخش آن ملک گردانید - پوشیده نماند که ارکدای قآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوچو ولیعهد خود گردانیده بود - و او در ایام هیات پدر وفات یافت - ولیعهدی به پسر وی سپرد چون که از همگان درست تر میباشد ارزانی فرمود - و هنگام حادثه ناگزیر قآن گیوگ خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهارسال باز روی و آلا ره یده مسند آزادی سلطنت گشت - و در ایام و رفیت پروری اساس عالی نهاد - و چون یسومنگا بحجاب فنا مستحق شد قراچار نویان چون قراقلو را بفرمانروایی آن دیار نصب فرمود - و در ایام دولت او بذاریج (۶۵۲) شصت و پنجاه - و دوم آن نویان کامبخش کاهران هشتاد و نه ساله شده رخت هستی بریست *

انجل نویان

انجل نویان - بمزید دانش و مزیت خداشناسی از میان ده فرزندان رشید کاروان قراچار نویان نشان اختصاص داشت - در عهد خانق قراقلو از فرط دانایی و کمال توانایی رفعت بخش مقام پدر شد - و در حله (۶۶۲) شصت و شصت و دوم از کمال امتدلال بر مسند دولت متمکن گشت - الویس چغتای در ایام دولت او خوشوقت شدند - و چون در میان فرزندان چغتای خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که جای موروثی بود قرار گرفت - تا آنکه منکو قآن بن تولیخان بن چنگیزخان برادر خود هلاکو خان را بجانب ایران فرستاد - و از هر چهار الویس جوی و چغتای دانای و تولی امرا و مردم همراه ساخت - از الویس چغتای خان انجل نویانرا با استدعای تمام بر سر سالیوری تعیین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد - و خان مذکور سرانگ تبریز بار داد و بآداب بزرگی سلوک نمود *

امیر ایلهگر خان

امیر ایلهگر خان - ارشد اولاد والفرزاد انجل نویان بود - چون انجل نویان با هلاکو خان از توران

[۲] نصفه [چ] شصت و هشتم * (۳) بعضی جا یسومنگا * (۴) نصفه [ز] دوره (۵) مبدل
ارکدای چنانکه چغتای مبدل چغتای است *

با پیرن نقل کردن از دیر الوسی چغتای بخان قایم مقام پدیر گرامی شد - و چون در ایران اقبال نویان
این جهان نظر فریب را پدید کرد دوا خان بن براق خان بن بیروتوا بن سواتگان بن چغتای خان بن
چنگیزخان پسر سینه بود او را امیر الامرا ساخت - و زمام حاکم و عدل سلطنت بقصبت تدبیر او
داد - و مرتبه پدران بار مستم داشت - و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کفر
مملکت کوشید - و او بمقام زهرای احمدی درآمد *

امیر برکل

امیر برکل - عظیم قدر توپحال بود - و چون پدیر بزرگوارش امیر اینلکر نویان در زمان
نرمه پیرین خان بن دوا خان از دن جهان بیماوسا درگذشت ازو همین یکا فرزند ارجمند ماند -
و از همواره بممالجه نفس خود پرداخته فرصت بغیر پدیرخان نیانت - و از صحبت خاندان متفاهد
بوده آئین پدران به بنی اعمام گذاشت - و فارغ انبال در حدود کش می بود - و در گرد آوری
رضای ایندی تکاپوی داشت - و در تحصیل مکارم اخلاق جهمت رجوی می نمود - در آن نواهی
به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت و کفالت میکرد - تا آنکه بمالم تقدس
و ملک بقا پیوست *

امیر طرافای

امیر طرافای - فرزند گرامی نژاد و بزرگ منیش امیر برکل و پدیر بزرگوار حضرت
صاحبقرانست - از عنفوان صغر و در میان شباب انوار دولت و انبال از صاحب احوال او میدانست -
و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او میدرخشید - و آن بزرگ منیش را برادر بود خرد هیبت نام
در حق شناسی و حقیقت طلبی کامل عیار - اما ترغه بزرگی صوری و معنوی بنام برادر بزرگ انتاده بود -
چون والد بزرگوار همواره روی بر آستانه ارباب ریاضت میداشت و منظور مقربان عتبه صمدیت
بود - خصوصاً تدوا اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدین کلال که امیر را بنیانت حرمت
میداشت و بنظر تعظیم میدید - و خدمت شیخ آن بزرگ دوزانرا از صفای باطن بظهور کوبه
صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود *

(XVI) صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنيا و الدین امیر نیمورگورگان

اراده ازلی و مشیت لایزلی هزاران حکمت در هر چیز و در همهت نهاده جهان آرامت -
و لهذا درین پنجاه و در تن (که مسلمة علیة شاهنشاهی بآن انتظام دارد - عبرت بخش

(۲) بعضی بر قضا را نیز پسر سواتگان گویند * (۳) نسخه [ج ۵] بهر لویا *

هوشمندانی است (ایزد متعال زمامت و حکمت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رأفت و چندی
 جایلی نعمت و شرافت صفات را امانت سپرده مرا انجام گوهر یقینای خلافت شاهنشاهی نمود -
 مگر از قاجولی بهادر هفت شخص بزرگ را ازین حلقه تقدسیه از نظام سلطنت صوری
 نرود آورده زبده سپهسالاری و شاهنشاهی داد - تا این مرتبه تابعیت را در لباس متبوعیت
 دریا نده سامان کارخانه جامعیت بر وجه دلخواه صورت دهد - و آن بزرگان دانشمندی که در ارکان
 بسر بردند اگرچه احوالی آنها معلوم نیست اما همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند - اگرچه
 اسم سلطنت نبود اما معنی سلطنت ظهور داشت - و آنهم بهجت حرامت عزت بیرون از مکتب
 عالم بظهور آورد - و انون که مراتب تجرد و تعلق سامان یافت و استعداده توفی بفعل
 مهیا شد که گوهر یقینای حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار تابعیت که برای
 توسعه خان بظاهر درین سلسله فر آمده بود خدای جهان آفرین آن خلعت را برگزیده بنام
 بظهور آورد که قابل و لایق سلطنت مظمی تواند بود - و مصداق اینمعنی ظهور حضرت صاحب
 طرز اندک هفت اقلیم - و نرا زنده نغمه و دیبیم - قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکانست -
 و آن والا زاده عالی قدر در شب سده شنبه بیست و پنجم شعبان سال (۷۳۶) هفتم صد و ششم
 سیقان بیل بطالع جدی در ظاهر خطه کش که شهر مجز مشهور است از بلاد ایران از خدر مطهر
 دستر مصفاوی حضرت عفت و برکت سریت - صغرت و طهارت منقبت - عصمة الدنیا و الدین
 تکیه خاتون در انجمن وجود قدیم سعادت توأم نهاده جهان امروز گشت - و این تطیب دایره
 خلافت مظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبال است که از بطن هشتیم قاجولی بهادر
 در مطلع سعادت و اجال طلوع نمود - و بقول ^(۲) همه از مورخین روایی صادره قاجولی بهادر
 بظهور پیوست - و بدریافت والای خردمند در اولین امروز آغاز طلوع کوکب اول و درخشیدن
 ستاره نغمه تین امت پنهانچه سابقاً پرتو اشارت برین معنی تانم - درین زمان محمود که
 حضرت صاحبقرانی سعادت و قدرت یافتند در ساوراه النهر ترمشیرین خان بن دوا خان بن براتی
 خان بن بیستونوا بن بیسوکن^(۳) بن چغقایی خان فرمانروائی داشت - و در مملکت ایران
 زه / چهار ماه از وفات سلطان ابومعینه گذشته بود - و بدین واسطه هرچ و سرچ تمام دران

(۲) نسخه [ج] قریب - (۳) نسخه [۵۱] نوزاد و [ط] ساوراه النهر - د [ح] ایران - در برهان کش
 نام شهر است از ساوراه النهر نزدیک بنفشه و مشهور شهر سبز انتم - و معرب آن کوه است و در نایب تیموری
 نیز آورده - و الکس مدینه می من ساوراه النهر - (۴) نسخه [ط] مولانا شرف الدین علی - (۵) نسخه
 [ز] مسونوا بن مسوکن - و [ح] مسونوا بن بیسوکن - و در تاریخ رقیمی نوشته که بیستونوا پس
 مسوکان بن چغقایی خان است - چنانکه در نسخه (۷۷) از من اکبرنامه نیز گنشت .

مرزبین بظهور آمده بود - و امیر صاحبقران از صغیر سن قانع‌نویان شدایب همواره با ادبها (۸۰۵) در آکین رزم و بیگار اشتغال میفرمود - و در سچقان نیل (۷۹۲) هفتصد و شصت و دوم امیر طراند در گرامی ازین مرحله رحلت فرمود - و ازو چهار پسر و در دختر بود - صاحبقرانی - و عالمت و سلطنت و میورغتمش - و جوکی - قتلخ ترکان آغا - شهرین بیگی آغا - و چون عمر گرامی صاحبقرانی هشتصد و نه و چهار حال شمسی رحمت بطایع خجسته و بخت بلند به مشورت عقل خداداد که مورایر پیشانی ربانیت در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان (۷۷۱) هفتصد و هفتاد و یکم حال ایستادگی در حکومت انحر فرماندهی و اکلیل کشورگشائی و کامکاری بر سر نهاد اورنگ سلطنت و جهاننامه و نور و ششم بلند بخشید - و بدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرائی از به مجمل احوال مارواه انهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و ماژندران فرزند چهارم و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و غیر آن بهمت کشورگشائی و دانش فراخ سرمد در حیطه تصرف و قبضه اقتدار در آورد - و راهات استیلا و استغال را در ماه ربیع مسکون و عرصه هفت اقلیم سر بلندی داد - هرکه ملامت حال زینق روزگار دولت بود بقدم اطاعتی پیشواز آمد - گل سعادت از فرق بخت او شکفت - و هرکه شامت کردار و خامت عاقب در صبح دامنگیر او شد و سراز گریبان افتاد بیرون آورد موسی کشان بهیامتگاه تهنویان عدالت رسیده خانی * نتایج اعمال در کنار خود دید - و روز دوشنبه ذی‌قعدة (۷۸۹) هفتصد و هشتاد و نهم بود نذبه و فساد که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود - و از انجا عدان عزیمت بجانب دارالملک فارس منقطع ساخت - و آل مظفر بخدمتش پیوستند - و چون خبر مخالفت توقیمش خان که فرمانروای دشت قباچاق و از تربیت یانگان آنحضرت بود شنید در نوبت لشکر بر سر او برد - و لوای فتح برادرانده مراجعت نمود - و دشت قباچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش شصت فرسنگ است بنفیس نفیس میر فرموده از خس و خاشاک نذبه پاک ساخت - و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در (۷۹۵) هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردنکشی کج می‌نهاد در شیراز بقتل آورد - و آل مظفر را بر انداخت - و بهمت راه کارهای عظیم که ناسخ کارنامه‌های رستم و افراسیاب باشد دران سرور بودم بوقوع آورد - و ممالک فارس را بجهت آمایش اولیای دولت قاهره گلزار بخمار ساخت - و بعد از آن به نهری دولت و اقبال فتح بغداد کرد - چند نوبت بگرهستان درآمد - و همکار فتح و نصرت برآمد - و دوازدهم محرم (۸۰۱) هشتصد و یکم در پامی سنه را جبر عالی بقتل مبر فرمود - و در اواسط و اقبال فتح هندوستان کرد - در (۸۰۳) هفتصد و بیوم بعزم عالی اقدام فرموده صبح اقبال بهمانند - و انوار فتوحات آسمانی بر روزگار آن جهانگیر عالم پیرای

اذیت - آنکه شهر حلب مفتوح شد - و از آنجا لشکر بدمشق کشید - و امرای شام را که در قتل
 امیر بودند خونی آنها هدر نرمود - و در سال دیگر بعزم تسخیر روم ریاست جهانگشای نهضت داد -
 در نوزدهم ذیحجه (۸۰۳) هجری و چهارم در حدود انکوزیه معرکه مصائب آراسته و لولی
 هجرت فوج حلی بسته با ایلدزم قیصر روم جنگ شگرف نمود - و از تائیدات غیبی که همواره
 در آن شهر مبارک میدان شکوه بود جنود مجتهدان فتح و فیروزی مازم رکاب معالی گشته طغرای
 ۸۰ بنام نامی آن خدیو ممالک کشورمندی خوانده شد - و ایلدزم بایزید بدست سپاه
 نصاب گرفتار آمد - و چون آذرا بیایه اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و اجازت
 در شاهزاده رخصت نشستن یافت - و از آنجا باذربایجان مراجعت فرمود - و یکسال
 در آن حدود بعضی پیرانی مشغول بود - و سلاطین نژادان از اطراف بخندت پیوستند - حاکم
 نهم مرادان از سرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و سایر فرمانروایان
 آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند - و بر سایر حرمین شریفین و دیگر
 اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبه فرمانروائی بنام آن حضرت خوانده شد - و در ذیحجه (۸۰۶)
 سد و ششم ریاست ظفر پیرای بجانب فیروزکوه نهضت داد - و بی توقف راهمال در همان روز
 فرموده عیان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت - و در غره شهر محرم (۸۰۷) هجری
 قدم از راه نیشابور به ادرآه انهر ظلال اقبال گشود - و در آن موطن مالوف طرح جشن عظیم نموده
 طوی بزرگ که خورتن انزلی از باب همت و سماج باشد ترتیب داد - جهانیا فرا بصای انعام
 و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای منوجه شد - و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان
 (۸۰۷) هجری و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است بفرمان
 نهمان ایزد پیشین روی بجانب دارالملک بقا آورده رخس حیات بفسحت امرای جهان باتی
 تاخت - و نمش عرش پایه آن حضرت بقطعه سمرقند بشکوه که شایسته آن بزرگوار باشد
 رسانیدند - و در تاریخ ضبط حلین احوال آن جهان آرای گفته اند •
 • رباعی •
 سلطان تمل آنکه مثل او شاه نبود • در هفصد و سی رخس در آمد بهجود
 در هفصد و هفتاد و بیگ کرد جلوس • در هفصد و هفت کرد عالم بهدود
 آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والا قدر بود - اول غیاث الدین جهانگور میرزا - در اوایل
 سلطنت پدر بزرگوار خود در (۷۷۹) هجری و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود - از دو پسر مانده

آدل محمد سلطان که امیر صاحبقران اورا ولیمه خود کرده بود - بعد از فتح روم در هفدهم شعبان (۸۰۵) هفتصد و پنجم در حوری عصار روم کوس رحلت زد - درم پیر محمد که بعد از رحلت برادر گرامی طفرای ولیمه بی نام او مرید می یافت - و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و مطننت از وصیت فرمود - و در آن زمان او هاکم غزنه و حدود هند بود - و چهاردهم رمضان (۸۰۹) هشتصد و نه بر دست پورعلی تاز که یکی از امرای او بود درجه شهادت یافت - و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام نعلت گذاشت - فرزند درم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شایخ است که حکومت فارس داشت - و او هم در ایام حیات صاحبقرانی در ربیع الاول (۷۹۹) هفتصد و نود و ششم در پای قلعه خرماتو درگذشت - فرزند سیوم جلال الدین میرانشاه میرزاهمت که مجملأ احوال سعادت اشتمال او که درین ملسله علیه مقصود باذات است مذکور خواهد شد - فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که ابالت خراسان داشت - و در اکثر یورشها در زکاب پدر عایمقدار بود - بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانه فرمانروای باسقلال شد - و ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطه تصرف در آورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود - ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر (۷۷۹) هفتصد و هفتاد و نهم است - و در صبح یکشنبه نوزدهم سلطانی بدست و پنجم ذیحجه (۸۵۰) هشتصد و پنجاه بعالم بقا شناخت *

جلال الدین میرانشاه

جلال الدین میرانشاه - جد ششم حضرت شاهنشاهی است - ولادت گرامی او در [۷۹۹] هفتصد و شصت و نهم بود - و در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی به هند متوجه شدند این ممالک باکمل به هند اهتمام همسایه عالی او بود - چنانچه در لوازم معدلت و مدانی سلطنت تدبیر نامرعی گذاشت - روزی در شکار مرقوچ صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسب رم خورد - و میرزا از سربزین بزمین آمد - و آمیج عظیم در مورد روی رسید - اطباء و جراحان حاضر تدابیر و معالجات موافق بکار بردند - و مزاج شریف بصحت گرانید - لیکن غباری ازان گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند - بعد از شفق شدی حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پدر گلین میرانشاه بود خطبه و سکه بی نام پدر عالیقدر کرد - حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز

میگفرانید - و جمیع مهمات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام می نمود - و در بیست و چهارم ذی قعدة (۸۱۰) هجری در محاربه قرايوسف ترکان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت - و آنحضرت را هشت بصر بوده است ابابکر میرزا - الفکر میرزا - عثمان چلبی میرزا - عمر - خلیل - سلطان محمد میرزا - انجل میرزا - سیور غمیش •

سلطان محمد میرزا

سلطان محمد میرزا - فرزند دولت پیدونک میرانشاه است - والدۀ ماجده اش مهرنوش نام داشت از قوم فولاد قیا - میرزا همواره بابرادر خود میرزا خلیل در مرقند می بوده اند - و چون میرزا خلیل بجانیب عراق متوجه شده اند میرزا شاهرخ آنچه از مکارم اخلاق و شمایل علیۀ او دریافته بود بمیرزا الغ بیگ گفته اند - و جایلی قدر ایشان بیان کرده اند - همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده بآداب برادری سلوک میفرمود - و آنحضرت را در فرزند معادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا - و ملوچهر میرزا - و در بیدارئی که عالم را بدرود خواهند فرمود میرزا الغ بیگ پی رسیدن آمده اند - میرزا فرزند خود سلطان ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند - لاجرم پدوسته سلطان در سایه سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود - و بنظر تربیت و عظمت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشد - روزی یکی از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر هم شما عجب خدمت بجد میکند - میرزا در جواب فرمودند که از خدمت ما نمیکنند آداب جهانپائی و گدائی متانی از صحبت ما فرا میگیرد - و الحق میرزا از روی کمال دید و دریانت بیان حال نموده اند •

سلطان ابوسعید میرزا

سلطان ابوسعید میرزا - معادت ولادتش در هجرت سی^(۲) بوده - در بیست و پنج سالگی بربرآرامی سلطنت شد - و مدت هجده سال بفرمانروائی و کشورمتانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان و ساورادالنهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بنصرف در آردن - و در آخرها عراق نیز در حیطه تسخیر درآمد - و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایه هزارگونه مستی تواندهد هشیار دل و بیدار مغز بوده از درویشان و گوشه نشینان همت می طلبیدند - و در (۸۷۲) هجری هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرايوسف حاکم آذربایجان که بدفع آردن حسن آق قویلو^(۱) رفته بود و از غایت بی پروائی و کمال بی تدبیری بدست او کشته شد

(۲) نسخه [ج ۵] ص ۵۰ (۳) نسخه [ج ۲] قریه •

سلطان لشکر بر سر لو کشید - آذون حسن هر چند در صلح زد نایب نکرند - ننگزیراها را از آمد و شد غله نگاهدانی نمود - تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتهه که چهارده شعبه امجان خامه جو نیافتند - بتقریب قحط سپاهی پراکنده شد - و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد - و بتاریخ بیست و دوم رجب (۸۷۳) هشتصد و هفتاد و میوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم آذون حسن در آمده اند - و بعد از ۴۰ روز بدست یانکار محمد میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن بابسنغر میرزا ابن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است - و آن بحقیقت کم سعادت آن پادشاه بزرگ تدر را به بهانه خوبی گوهر شاد بیکم که کدبانوی دولتصرای شاهرخ میرزا بود بدرجه شهادت رسانیده است - و - مقلد سلطان ابو سعید - تاریخ این واقعه است *

عمر شیخ میرزا

عمر شیخ میرزا - پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا است - از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر - و از سلطان مراد میرزا و سلطان اولد میرزا و انغریک میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر - ولادت آن والانواد در حمرقند بتاریخ (۸۶۰) هشتصد و شصت بوده - سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده و شخصت فرموده بودند - بعد از آن بجهت طوی از دره کز گردانیده بردند - پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت اوزجند بایشان داده اند - و امر و ثواب مقور ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند - و سبب آنکه این ناحیه بایشان که ارشد فرزندان بودند عنایت شد فرط توجه در نگاهداشت ملک موروثی بود - و چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکاردانی متفرد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک را بمناسبت همنامی باین والفرود عنایت کردند - آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرر میفرمودند که ما نسخیر عالم بقوت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و در میان ولایت ما و دست قبیلی سدی شدید شد - و باهتمام او در حفظ لغور و ضبط حدود اهل قبیلی نتوانستند که مر بخی و عذاب بردارند - و دست فتنه و فساد بگشایند - و ما بفراخ خاطر کمر همت در جهان گشائی بستیم - و این شایسته تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مناستان بود بنوع ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد - و یونس خان هر چند تدبیر انگیزت بران ولایت دسی نیامد - و جمعیت آن ولایت خدشه آید و لغزته

آشوبه فرمید - آن فرخنده بخت بلند اختر سخن سخن و سخن گستر بود - و توجه تمام باران نظم داشت - و خود هم نظم میگفت - و طبعش در نظم موافق بود - اما پروای شعر گفتن نداشت و غالب اوقات بکتاب نظم و تواریخ توجه میفرمود - و در ملازمت او اکثر شاهنامه میخواندند - و بغایت خوش صحبت و شکفته پیداشانی و نیک صحبت بود - و ابیات مناسب محل از کلام شعری پیشین بر زبان گرامی ارجاری میشد - همت بلند از لوحه حال از میثاقست - و جمال اقبال از جبهه جاه و جلال او هوندا بود - و در قواعد ملکه داری و رعیت پروری و آداب فرمانروایی و معذات گستری در آینه و اعصار عادل و مساهم نداشت - سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته - و همت را با قدرت هم نشین گردانیده - مسند آرای سلطنت بود - چنانچه بیکار کاروان خطا در طرف کوهستان شرفی اندجان فرود آمده بود - برهه عظیم بارید - و تمام کاروان را زیر کرد - چنانچه غیر از دو کس جان سلامت نبردند - چون این حادثه معلوم آن والاهمت عدالت منس گشت و از دور جمعیت آن داده آگاهی یافت با رجوع احتیاج وقت مطلقا التفات بدان احوال نمود - و ارباب دیانت تعیین فرموده آن مال فراد را ضبط کرد - و با صاحب امانت و صیانت سپرد تا جمیع وارثان را از موطن اصلی گرد آورده هر یک را بحقی خود واصل گردانیدند - و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود فرار یافت - همواره آن پادشاه درویش منس بصحبت درویشان خدا شناس متوجه بود - و در بروز همت از در دلهای خدا آگاه میکرد علی الخصوص بولایت بقاء هدایت انبیا ناصرالدین خواجه عبدالله که بخواجه احوار مشهور اند - و بعد از پدر عالیقدر در اندجان که پای تخت ولایت مرغانه است زینت بخش مربر سلطنت گشت و تاشکند و شاه رخیده و سیرام^(۲) در تصرف آن والاشکوه بود - چند نوبت بر سر مرقد لشکر کشید - و چند بار بیونس خانرا که در یورت چغتای خان و الویس مغلخان بود و نسبت قرابت قریب داشت استدعا نموده آورد - و در هر بار که می آورد ولایت عطا میفرمود و باز بقریبات بمغولستان میرفت - و در نوبت آخر تاشکند را بار داد - و تا آیام تاریخ (۹۰۸) نهمد و هشت ولایت تاشکند و شاه رخیده در تصرف فرمانروایان چغتای بود - و خان الویس مغل بمحمود خان پسر کلان بیونس خان تعلق داشت - تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی مرقد و سلطان محمود خان مذکور با هم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند - از جانب جنوب آب خچند سلطان احمد میرزا را از طرف شمال سلطان محمود خان آمد - و درین اثنا تفتی ناگزیر میرزا از مکن تقدیر بتوابع پیوست *

(۲) نسخه [ب] سیرام - و نسخه [ج] سیرام *

و تفصیلاتش بطریق اجمال آنکه اخصیخت که بلخ می مهورامت یکی از بلاد هفتگانه ولایت فرغانه امت - و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند - و این شهر بر جرعه عظیم واقع شده عمارت آن همه بر سر جرامت - بحسب مرلوشمت بذاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان (۸۹۹) هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی از ان عمارت بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از ایستگاههای بارگاه حضور آگاهی یافته از گسستن جر خبر داد - میرزا فی الحال برخامنه یکپلی را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر در آوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد - و میرزا بحسب صورت قدم در حصیض حقلی نهادند - و نظر بمعنی ارتقا باوج علوی فرمودند - این گرامی آنحضرت می رفته بود - ولایت معروف در سال (۸۹۰) هشتصد و شصت بود در سمرقند *

پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم است - و در کنار معموره عالم واقع - شرقی آن کاشغر - و غربی آن سمرقند - و جنوبی آن کوهستان مرحد بدخشان - و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المایغ و الماتو و یانگی که با تراز مشهور است اما الحال اثری از مردم و اطفال آنها هم نمانده - قریب او که سمرقند و خجندامت کوه ندارد - و غیر از اینجانب گذار بیگانه صورت پذیر نیست - و دریای سیحون که باب خجند مشهور امت از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب می رود - و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیه اشتهار دارد میگذرد - و از آنجا بطرف شمال میل کرده جانب ترکستان می رود - و بهیچ دریائی همراه نمیشود - و پایان ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد - و درین ولایت هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوب دریای سیحون - و دو بطرف شمال او - از قصبات جنوب اندجان و ادش و مرغینان و اسفرد و خجندامت - و از قصبات شمال اخصی و کاشغان - آن گوهر یکنای سلطنت را که پسر و پنج دختر بود - بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی متانی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بودند - بعد از ان بدو حال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان دوم مغل - و بیوم ناصر میرزا بدو حال خردتر از جهانگیر میرزا - مادر عصمت مرغشتش از اندجان بود غنچه بی امید نام - و از همه دختران مفتی تباب کلانتر - خانزاده بیگم همشیره عینی حضرت گیتی متانی فردوس مکانی پنجمسال از اهلان کلان بودند - دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبک را

(۲) نسخه [۱] جرعه [ب] جرعه (۳) نسخه [۱] ترازو [ط] اطراز (۴) نسخه [۱] روح [ط] کاشغان (۵) نسخه [۱] تومان [ج ط] تومان *

در سو زدر گره آن پرورشین صفت عفت هر منور بوده شاه اسمعیل احترام نموده با مرزای بعبار
 هر قلندر پیش حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد و بعد از ۱۵ سال ملاقات حضرت گیتی ستانی
 واقع شد - حضرت گیتی ستانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش
 زودتر رفتیم - بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند هر چند تصریح کردیم - بعد از مدتی بجا آوردند -
 دختر دیگر مهر بنام بیگم خواهر عینی ناصر میرزا همت - سال از حضرت فردوس مکانی خرد بود -
 دیگر یادگار سلطان بیگم - مادرش آقا سلطان فقیه بیگم بود - دیگر رشیده سلطان بیگم - مادرش
 مخدومه سلطان بیگم که قراقرز بیگم میگویند - و این هر دو دختر بعد از فوت میرزا عمر شیخ متولد شده
 بودند - و از آنوش آقا دختر خواجه حمید دختره شده بود در سفر من رحلت نموده •

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی

پادشاه چارباغی هفت سنظر - شهریار سمدی سربر علوی انصر - بلندی بخش همت بلند -
 سعادت انزای طالع ارجمند - آسمان حوصله زمین وقار - شیردل اقلیم شکار - عالی نیر والشکوه - بیدار مغز
 دانش بهره - مقدر هزبر صوات - رفیع قدر قوی دولت - در بادل گوهر نژاد - پادشاه درویش نهاد -
 معاند نشین سلطنت حقیقی و مجازی - ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی - گوهر عنصرش
 مورد آثار عظیمه و هم عالیه بود - بے تعللی و آزادی با تقید علی شان و سطوت عظمت از بیعت
 اطوار او بر تو ظهور میداد - فقر و ندامت جندی و بایزیدی با شکوه و همت سکندری و نیردونی
 از ناصیه احوال او میدانست - رقاد مقدس آنحضرت در ششم محرم (۸۸۸) هشتصد و هشتاد
 و هشت از بطن مقدس و خدیر مطهر افتخار عقیق گرامی نژاد تعلق نگار خانم شرف وقوع گرفت -
 و این گوهر عمان دولت و دربی آمان اقبال از انقی سعادت طلوع نمود - در آن عصمت معجز
 عفت طینت آن دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود - و نسب عالی
 آن عصمت برآید برین نسط امت تعلق نگار خانم بنت یونس خان بن دین خان بن شیروعلی اوغان
 بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تعلق تیمور خان بن الحیفوغا خان بن دواخان بن
 براق خان بن بیسون تووا بن موائل بن چغتای خان بن چنگیز خان - و مولانا جامع قراقرزی
 در تاریخ ولادت اشرف گفته •

• شعر •

چون در عشق محرم زاد آن شی محرم • تاریخ مولدش هم آمد - شش محرم

هرچند این تاریخ از غریب آنفالتصت و فکر و دولی گنجایش نیست اما غریبتر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و لفظ شش حرف و نظم عدد خیر نیز دو تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکتبی غیب میگردد - و یکی از غرایب جوهر حرر شش آنکه آحاد و عشرات و مئات آن در یکمرتبه واقع شده - و بر تعویف ملوک اطوار اشارت نموده - بدیع فائز که چندین احوار غیبی درود و دعوت فائز اند امثال این بدایع در باب او روی میدهند - قدوة اولیای کبار ناصرالدین خواجه احوار بزبان فیض آثار خود اهم گرامی این مضمون طالع بظهور آفتاب محمد تمیبه فرموده اند - و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و زینت منزلت لفظی و معنوی آسانی جاری نمیشد باین نیز نام نامی آنحضرت مقرر شد - و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمر شیخ میرزا اند - در دروازه سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان (۱۹۹) هشتصد و نود و نه در خطه دلگشای اندجان بر مرید سلطنت و تخت خلافت نشینتند - و آن قدر مشقت و تردد که در مقام تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را رد نموده باشد - و آن مقدار دلبری و دلاوری و توکل و تحمل که آنحضرت بذمیف نفیس در معارک و مخاطب بر خود روا داشته اند مقدر بشر نیست - در وقتی که واقعه ناگزیر حضرت عمر شیخ میرزا در احمی روی نمود حضرت کینی ستالی فردوس مکانی در چارباغ اندجان کامیاب عیش بوده اند - روز دوم این واقعه هفتشنبه پنجم رمضان شهر جانکاه بانجان آمد - در ساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان شدند - در محل رسیدن بدروازه شیرم طغانی جلو آنحضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شد که بطرف اوزگند و آن دامن کوه بیره بخیل آنکه - سلطان احمد میرزا باقتدار و شوکت تمام می آید مبادا امرای غدری نمیدت با آنحضرت اندیشیده ولایت باو مستم دارند - اگر از حرام نمکی آن مردم ولایت از دست رود و جود اقدس آنحضرت ازین مهله نجات یافته بجانب طغانیان خود آنچه خان یا سلطان محمود خان مقدم گرامی ارزانی دارند - امر ازین معنی آگاه شده خواجه محمد درزی را (که از بایران و قدیمیان حضرت عمر شیخ میرزا بود) پیش آنحضرت فرستادند که دغدغه توجیه که بخاطر اقدس راه یافته بود بر آورد - موکب عالی بنمازگاه رسید بود که خواجه محمد بر کلبوس والا معرفت شد - و بدقت ماب معقوله آنحضرت را مطمئن بطن ساخته عیان عزیمت را منعطف ساخت -

(۲) نسخه [ط] هرچه ازین تاریخ از ضربت آنفالتصت ذکر را گنجایش درین نیست • (۳) همچنین در هر

نسخه [د] بیوم • (۴) نسخه [ه] محمد • (۵) نسخه [ح] مروزی •

چون بزرگ اندجان نزول معانت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشفرب ملازمت عالی مشرف شدند . و بنویسد اقوام تربیت کامیاب گشتند . سابقاً ابراهیم یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمودخان اتفاق نموده بر مرعمرغیغ میرزا می آید درینوقت که بحسب مرنوشت آسمانی نصیحت ناگزیر واقع شد و بتوفیق اینرسی جمیع ارکان دولت از خورد و بزرگ (که بر یکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده بودند) بر نگاهبان قلمه لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا اورا ندیده و خجند و مرغیغان که از ولایت فرغانه است گرفته بهار گروهی اندجان فرود آمد . هرچند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرده پیشتر فرود آمده . اما چون نائید غیبی همواره قرین حال این فردمان ابدیبوند امت در اندک فرمتی بسبب و نیز استحکام قلمه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و منوج ربا در اردوی میرزا در سقط شدن امیان از نشستن بذاگ آمده از داعیه های سابق مایوس شد . و صلح گونه در میان آورده بذاگمی برگشت . و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمودخان متوجه شده بود آمده اخصی را قبل کرد . جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش آنجا بودند . خان چلد مرثیه جنگ انداخت . امرای اخصی ترددات پسندیده کردند عاقبت کار خان نیز کاره نهاخته از بیمارئی که عارض او شد ازین خیال باطل هتاهت تاب شده بولایت خود باز گشت . و آنحضرت بقوت همت بانگ و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند . و آن گیتی متانرا مدت یازده سال در ساراء النهار باسلاطین چغتای و ازبک لبردهای عظیم روی داد . سه نوبت بشعشع تیغ صاعقه آزار و مشعل عقل جهالتاب فزع عمرقند فرموده اند . بیکه در سال (۹۰۳) نهصد و سه از بایدنفر میرزا بهر سلطان محمود میرزا (که از اندجان آمده) به نیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند . فتح دوم از شیبک خان در سال (۹۰۶) نهصد و شش . و مینوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال (۹۱۷) نهصد و هفده . چون مقیت الهی در اظهار گوهر بختای حضرت شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیم هندوستانرا کامیاب سازد و آنحضرت را در ملک غرمت بمراتب کامرانی و کام بخشی رساند در دیار خود و موطن اصلی که جمیع ملازمان صادق امت ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت گشاده آنچنان ساخت که به پیروجه بودن آنچالایق ناموسی دولت ندیدند . ناگزیر با معدود سه متوجه بدخشان و کابل شده اند . چون بدخشان رسیده اند تمام مردم خضرشاه که والی آنها بود بخدمت شتافته اند . و خود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته . باوجود آنکه این بیدولت سرهنگه به اعتدال آن بود که بایدنفر میرزا را شهید کرده . و میل در چشمان سلطان محمود

میرزا کشیده بود - و این هر دو میرزا همزادهای آنحضرت میباشند - و در هنگام صاحبقرانی که عبور موصی عالی آنحضرت در بدخشانیت شده بود آنرا به آذربایجان و نایردمی ازو بظهور آمده بود - درینوقت که چهره اعمال در آندنگه مکانات دید و دولت ازان به سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام التماس نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن مقدار که اختیار کند برگردد و بخرامان رود - او پنج شش قطار خچر رشترا از مرصع آلات و طلا آلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خرامان رفت - و حضرت گیتی متانی فردوس مکانی تذهیب ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند - و دران وقت محدوده مقیم پسر ذوالنون ارضون کابل را از عبدالرزاق میرزا بن الغریب میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا (که عمزاده حضرت گیتی متانی فردوس مکانی میباشند) گرفته بود - طنطنه نهضت رایات اقبال بشویده متحصن شد - و بعد از چند روز امان خواسته با مال و امباب بقندهار پیش برادر خود شاه بیگ رخصت یافت - کابل در اواخر ماه ربیع الاول سنه (۹۱۰) نهصد و ده بدست اولیای دولت ابد پیوندد آمد - بعد ازان آنحضرت در (۹۱۱) نهصد و یازده متوجه تخمین قندهار شدند - وقت که از مضامین قندهار امت مقتوح گشت - و از آنجا بجهت مصالح ملکی نصح عزیمت قندهار نموده جانب جنوب آن توجه نمودند - و قبایل افغانان سواستک و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت فرمودند

میدان این حال زلزله عظیم در حدرد کابل واقع شد - نصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد - و خانههای موضع بیمقان تمام از هم ریخت - و سی وجه مرتبه در یک روز زمین جنبید - تا یکماه شب و روز یکروز مرتبه زمین در تزلزل بود - و اساس عمربهاریه از مردم فروریخت - در میان بیمقان و بیکتوت پارچه زمین که عرض او یک کته باش انداز باشد بریده یک تیرانداز پابان رفت - و از جای بریده چشما پودا شد - و از استرغج تا میدان که قریب شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شکانت که بعضی از اطراف او برابر نیل بلند شده بود - و در آغاز زلزله از سر کوهها گردبادها برخاستند و در همین حال در هندوستان نیز زلزله عظیم عام شد - و از مواضع این آیام آنست که شیبک خان لشکر فراه آورده اراده توجه خرامان نمود - سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خود را جمع ساخته متوجه دنج او شد - و بعد از فصل بهار میرسلطان علی خواجه باین را با مقدماتی قدیم گرامی حضرت فردوس مکانی فرستاد - و آنحضرت در محرم (۹۱۲) نهصد و دوازده

(۲۰) همین است - در هر نه نسخه بها این عبارت نزد اهل زبان مراکنه موجب ریختند باشد تعجب است از ابو الفضل ملامی که با آن قنوع البهمن نویسد و ترجمه زبان هندی کند - اهل زبان اشجا چنین نویسند که همزادهای آنحضرت بوده اند یا همزادهایند و همزاده بوده یا بوده است یا همزاده - و بعد با امر نصرانی اسپهانی در احوال قاسم خان نوشته که همزمان چهلگیر پادشاه بوده (۲) نسخه [ب ه] لعلیه

بگوملک او متوجه شده عزیمت خراسان نمودند - و در اثنای راه در حدود کهنه خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید - حضرت فردوس مکانی رفتی حال را بهتر از سابق دانسته بر خلاف کنکشی اهل روزگار متوجه خراسان شدند - و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کونه اندیش نامعالمهفهم از فرزندان میرزا بدیع الزمان «میرزا» و مظفر حسین میرزا را بر تخت سلطنت نهادند - در شب هفتم ماه جمادی الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد - و با استدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند - و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده فرموده معازت موکب عالی را لایقی حال دانسته در هفتم شعبان این سال متوجه دارالملک کابل شدند - و در کوههای هزارجات خهر رسید که محمد حسین میرزا وفات کرد - و قامت و سلطان ملچر براس جمع از مغلانرا که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان میرزا را بپزرگی برداشته کابل را قتل دارند - و درمیان مردم عوام این خبر را شایع کرده اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس مکانی غدیر اندیشیده اند - سلا بابایی بشامری و امیر محیب علی خلیفه و امیر محمد تامر کوهلو و احمدیوسف و احمدقاسم که هر امت کابل بایشان مغرض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند - بمجرد اجتماع این واقعه پرتال و امبابرا بجهانگیر میرزا که قدری بیماری داشت «میرزا» با معدرسه از عقب هندوکوه که هر طرف بود بصورت تمام گذشته «میری» بر سر کابل رسیده اند - مخالفان هر یکی از صولت صیت قدوم موکب عالی بگوشه اخذ فرزندند - حضرت گیتی - تنانی فردوس مکانی اول مرتبه پیش شایبگم مادر کلاب بدی خود - (که با عسر برداشتن خان میرزا بودند) آمده و زالی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده اند - از روی تمکین و وقار و بزرگ منشی از راه مرغان در آمده بحسن ادا و لطف سخن عوض نموده که اگر مادر به بنزد من عفت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه گنجایش رنجیدن و چه حد مر از حکم بیچیدن باشد - و فرموده اند که بیدار بوده ام و راه بسیار آمده ام - سر دز کنار بیگم نهاده بخواب رفتند - و برای تعلق بیگم که بس مضطرب و متوحش بود انواع مهربانیه با ظهور آورده اند - و هنوز خواب نرفته بود که مهربان خانم [که خاله زاده آنحضرت باشد] آمدند آنحضرت بصورت برخاسته ایشانرا دریافته اند - محمد حسین میرزا را گرفته آوردند - و آنحضرت از آنجا که معدن صورت بودند جانبی فرموده رخصت خراسان دادند - و بعد از آن خانم خان میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند - و گفتند ای جان مادر برادر گناهکار ترا آورده ام - اشارت چیست - آنحضرت

(۲) در نسخه [۱ ج] مظفر حسین بصری زوره (۳) در نسخه [۲ ج] لفظ غلت خط کشیده ه (۴) نسخه [۲ ج] نامری [۲ ج] شامره

خان میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش و پریشی نمودند - و بعد از آن بیرون رفتن مخیر ساختند - خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست داد - بخصوص قندهار گریخت - و این قضیه نیز در همان سال واقع شد - و بعد از سال دیگر بقندهار متوجه شده اند - و حکام آنجا شاه بیگ وید ذوالنون ارغون و محمد مقیم برادر خرد او مبارزه عظیم واقع شد - و خان میرزا معالمت ملازمت دربانان - و آن حضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند - و شاه بیگم و خان میرزا را ببندگهان رخصت دادند - و او بعد از سرگذشت بسیار زیبرای را گشت - و حکومت بدخشان باحتلال بخوزنه تصرف او درآمد - و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری میبود - تا آنکه در سال (۹۱۶) نهد و شانزده مسرع فرماده معروض داشت که شاه بیگ خانرا کشته اند مناصب آنست که باینجانب نهضت فرمایند - بنابراین در شوال این سال به نیروی توکل نهضت عالی فرمودند - و با اوزبکان مبارزات عظیم بتوقع پیوست - و همواره فتح و نصرت همگان موکب عالی بود تا پارسیوم منتصف شهر رجب (۹۱۷) نهد و هفده بدولت و نیروی سمرقندرا تسخیر فرموده اند - و هشت ماه بفرمانروایی آنجا سایه گستر بوده اند - و در صفر (۹۱۸) نهد و هزدهم در کول ملک بعبدالله خان جنگ عظیم در هجرت - و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبده آمانی چشم زخم رسید - و عثمان جنیدیت جهان نورد بحصار منعطف ساختند - باز دیگر باتفاق نجم بیگ در پای قلعه شهیدان با اوزبک نبرد قوی دست داد - و نجم بیگ کشته شد - و آنحضرت متوجه کابل شدند *

دیگر بالهام غیبی رفتن امروزه النهارا بر طرف کرده تسخیر ممالک هندوستانرا پیش نهاد همت والا ساختند - و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجه شده اند - و بجهت سنج دوائی مراجعت فرموده اند - باز اول در شعبان (۹۱۰) نهد و ده از راه بادام چشمه و جگدلیک از خدیو گذشته بمجم نزول اجلال نموده اند - در واقعات بابری (که کتابیست ترکی نگاشته خامه صدق نگار آنحضرت) نوشته اند که چون از کابل بخش منزل در راه کرده بآدیخه پور رسیدند شد ولایت گرم پور و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرب رسیدن عالم دیگر در نظر آمد - گیاه و درختا برایش دیگر - و وحوش و طیور آن بطرز دیگر - راه و رسم ایل دالوس بوضع دیگر - هیرتی روی داد و فی الواقع جای همت بود - ناصر میرزا از غزنین درین منزل بمنزله بساط بوسی استعمار یافت - در منزل جم مجلس گفتش منعقد شد که موکب عالی از دریای سند (که مشهور به نیلابهت) بکدام گذر رسید بگذرد -

بهر سوی بعضی چندانها گذشتن - مدد در توقف افتاد بجانب کعبت توجه فرمودند . بعد از تاخیر کعبت جنگش و نیور را تاخندند . و از آنجا ایسی خول رفتند لیکن منزل در ظاهر تریبده (که تصبه ایست بر کنار آب - مند از توابع ملتان) را بهات اقبال نزل فرمود . و کنار دریا گرفته لیکن منزل صحیح اقبال شد . و از آنجا بعد از کمی نزل اقبال روی نمود . و پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت . و در ماه ذیحجه ساعت کابل بمقدم عالی رونق گرفت . باری درم موکب معلی در ماه جمادی الاولی (۹۱۳) نهصد و سیزده از راه خرد کابل متوجه فتح هندوستان شدند . از نواحی هند اول بفر و شبوه رفتند از نامواقعی رای همراهان مراجعت دعوت داد . و از غرنگر و نورگل نیز عبور واقع شد . و از کز در جاله نشسته باره روی ظفرقرین رسیدند برای بادبغ ظالی افضال برصاحت کابل انداختند . و برهنه که بر بالای بادبغ واقع شده تاریخ این عبور بفرموده آنحضرت گفته اند . و هنوز آن رقم فیبی هست . و تا این زمان اولاد عالی خواد حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفتند . درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند . و در سینه چهارم ماه ذیقعد این سال همایون فال بر بالای ارب کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت آشیانی اتفاق افتاد . چنانچه در جدول تفصیل رقم پذیر خواهد شد . مرتبه بیوم روز شنبه غره محرم سال (۹۲۵) نهصد و بیست و پنج که جانب بجز متوجه بودند در اثنای راه زلزله عظیم شد . امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشید . و سلطان علاءالدین سوادى معارض سلطان ریعی سوادى با سعادت ملتزمت مشرف شده . و بادلک زمانه ذلعه بجزر بتصرف در آورده بخواجه کلان بیگ داد مولانا محمد ممد که از اعظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عذابت فرمودند . و خواجه مذکور را نسبت غریب بآنحضرت بوده است . شش برادر او در نیکوخدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودی آن حضرت نثار کرده اند . خواجه خود از فرط عقل و فراست منظور نظیر خاص حضرت گیتی مدانی نوروس مکانی بود . چون آنحضرت را یورش ولایت سواد رقم خیر یوسف زئی پیش دبد ضمیر انور بود طاؤس خان برادر خرد شاه منصور (که کلانتر خلیل یوسف زئی بود) دختر او را آورده زبان عاجز و انکسار گشود . و حضرت غله نیز در آن مساکین و هوش روی داده بود . و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهانگشای تصمیم داشت . عنای هزیمت از حواد باز گردانیدند . هر چند استعداد و سرانجام مفر هندوستان نبود . چرا هم بدون یورش راضی نبودند . مصلح همت افروخته بظلمت زدائی سواد هندوستان متوجه شدند . مباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسب و شتر و برتال از آب عبور کرده بودوی بازاری را

(۲) نسخه [۵] باقی • (۳) نسخه [۶] و ضمیر (۴) نسخه [۷] کن [۸] کن [۹] کن •
 (۱۰) در بعضی نسخه باد نی •

بجایه گذرانیده بنزدیک کچه کوی نزول اجال فرمودند - از بهیره هفت گروه جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه و غیره کوه چون نوشته اند آن موضع مخیم عصایر اقبال گشت - آنحضرت در کتاب واقعات نوشته اند که تا این تاریخ وجه تسمیه این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را چون میگفتند و دیگری را جنجوره - و بجهت دلاسی عبدالرحیم حقاوی را بهیره فرستادند که کسی دست تطاول دراز نکند - و آخرهای روز خود بدولت و اقبال در شرقی بهیره برگذار آب بهت فرمودند - و چهارصد هزار شهرخی مال آن از بهیره گرفته بهندوبیگ عنایت فرمودند - سربراہی این ولایت برای رزین او قرار گرفت - و خوشاب به شاه حسن مهره بکمک هندوبیگ مقرر ساختند - و ملا مرشد را برصالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان سکندر لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرماندهی هندوستان میکرد فرستادند که نصایح ارجمند بنماید - در لنگران حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاهداشته از کمال نادالی بی نیل مقصود باز فرستاد - جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت پیوند آمد - چون منوجه تسخیر هندوستان بودند تفرار گرفته بموجب الهام غیبی همدال نام نهادند - یکشنبه یازدهم ربیع الاول بجهت مصالح ملکی هندوبیگ را بصراجم بهیره روان کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند - و پنجشنبه سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت - و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الاخر هندوبیگ از بی پروائی بهیره را گذاشته بکابل آمد .

تاریخ توجه نسبت چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده اند - و از تاریخ فتح دیبالپور (که بنقریه در قید مقرر خواهد آمد) معلوم میشود که در (۹۳۰) نهصد و سی بوده است چون هرکارے در گرو وقت خود امس جمال این مطلب در جلباب توقف میباشد - و سمت رائی امرا و ناهمپائی برادران موجب ظاهری میگشت - تا آنکه مرتبه پنجم برهمفونی توفیق ایزدی و سپهالاری اقبال ازلی روز جمعه غره صفر (۹۳۲) نهصد و سی و دو که نیراعظم در برج قوس زایات انوار انراخته بود بطالع که ظلمت مشکلی مواد عالم تواند شد پای مزدمت در کلب توکل اعتصام آورده منوجه تسخیر هندوستان شدند - میرزا کامران را در قندهار مسلم دانسته خبرداری کابل نیز بار تغویض فرمودند - و چون این یورش فتح شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی داد - لاهور و بعضی بلاد عظیمه هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره بود - و هفدهم صفر که باغ وفا مخیم سوادنا اقبال شده بود حضرت جهانبانی خدمت آشیانی

نصیرالدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بعزیمناط بوس مشرف شدند -
 وخواجه گلان بیگم هم از غزنین درین روز سعادت آستان بوسی دربانمت - و غره ربیع الاول این حال
 از آب سینه نزدیک کچه کوتا عبور فرموده شایان واجب دیدند - درازده هزار حوار ترک و تاجیک
 و حوادگر و غیر آن بقلم عرض در آمد - و از بالای جبلیم از آب بهت سرور واقع شد - و نزدیک
 بهلول پور از آب چناب عبور مرکب عالی اتفاق افتاد - و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت
 سیالکوٹ لوای ظفر شعاع افراشتند - و بخاطر جهانپوری قرار یافت که سیالکوٹ را ویران ساخته
 در بهلولپور آبادان سازند - و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میبردند و چون آنحضرت بگلانور نزول
 اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که بحرامت لهور قیام داشتند
 مشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند - روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعه ماوت بدست اولیای
 دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اعیان بدست افتاد و کتابهای غازی خان که درین قلعه بود آوردند -
 بعضی را بحضرت جهانپوری مکرمت فرمودند - و برخی را بقندهار ازمغانی کامران میرزا ساختند
 چون بهسامع علیه رسید که حمیدخان حاکم حصار فیروزه از اینجا بقدم جرات درمه منزل پیشتر آمده
 بکهنه میزدهم جمادی اولی که موکب والا از انجالی کوچ کرده در کنار کوی فرود آمده بود حضرت
 جهانپوری نصیرالدین محمد همایون را بر مراد رخصت فرمودند - و امیر خواجه گلان بیگ و امیر
 سلطان محمد دولتی و امیر ولی خان و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از
 امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندو بیگ و عبد العزیز محمد علی جنگ
 و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفر انصاری فرمودند - بین که از اعیان امرای
 هندوستان بود درین روز بدواست آستان بوسی متفخر شد - و حضرت جهانپوری بهمعنائی بخت
 بیدار و همراهی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند - روز دوشنبه بیست و یکم همین
 ماه بمقتدر موکب عالی شتافتند - آنحضرت حصار فیروزه را باتوابع و لواحق که یک روز باشد
 و یک روز نقد دیگر در جلدی این فتح که مقدمه فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانپوری
 عذابت فرمودند - و بطایفه سعادت کوچ بکوچ بیشتر متوجه شدند - و پیوسته خبر میبردند که
 سلطان ابراهیم بابک لک حوار و هزار فیل پیش می آید - و نزدیک حرمساره مخیم اقبال شده بود
 که حیدر علی ملازم خواجه گلان بیگم که بر زبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که دلو
 خان و حاتم خان با پنج هفت هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند - بفاوران

(۲) نطفه [ج - ح] سان (۳) نطفه [ا] دولتی - (۴) نطفه [ج] خان (۵) نطفه [ج] انصاری

روز یکشنبه هزدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جرانغار که سلطان جنید و شاه میرحمین و قتلق قدم بودند و از غول هم یونس هلی و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که پایمردی نموده دستبردی بانجماعت خون گرفته نمایند - و این بهادران لبرد طاب و داوران معرکه جوست تند و تیزرفته بعد از آئین جنگ و روش پیگار بران فرقه مظفر و منصور شدند - و جمع کثیر را امیر کردند - و گروه عظیم را بهرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند - حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگه عالی فرستادند - و در اردوی معالی بیاسار رسیدند - و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند - و استاد علمی قلی مامور شد که بر روش روم اربابها را زنجیر و خام گل که بصورت ارغچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند - و در میان هر دو ارباب شش و هفت توره تعبیه سازند - تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت - و در پنج شش روز این معنی سامان یافت - تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخری بشهر پانی پت همای دولت باجنگ اقبال سایه گستر گشت - و مرفف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد - برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد و اربابها و تورها که ترتیب یافته بود پیش غول اسبقوار گرفت - جرانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت - سلطان ابراهیم بالشکری گران در شش گروهی شهر عرصه نبرد آزاسه بود - چون هفته در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران کارآگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بیداری از لشکریان غنیم بیجنگ پیوسته غالب می آمدند - تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم بالشکر گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر معالی شد - و حضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصقوف اربابچیان پیرا بستند *

محلوه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی

با سلطان ابراهیم و ترتیب صقوف نبرد *

چون مهین کارسال خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید بکامروائی نالی مشاق گذشته فرماید - مقدمات آنرا ترتیب دهد - و اعداد آنرا برانجام نماید - از انجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیگار و نوح آراستن حضرت گیتی ستانیست که باوجود کثرت مخالف و قلت موافق چون نایب ایزدی همراه و اتفال روز افزون فریبش بود باخاطر مطمئن و دل آزموده نوسل بفتاح بی منصف نموده بترتیب صقوف توجه عالی فرمودند - غول را بوجوه ذات مقدس زینت بخشیدند - بر دست راست غول که ترکان آنرا ادرن غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و ادهیر

حضرت گیتی سقانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آئینه بدشاهی را بخاک سجده شکر جا بخشیده
عالمیانرا با نعام عام هلا دادند - و اولیای دولت قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته
دوان ساختند - و کاسه (که بر هم عالیة سلاطین کشورگشای که به نیروی طالع بلند هندوستان را
تسخیر نموده اند نزوی تواند کرد) فتح حضرت جهانبانی جنم آشیانی امت که ببرکت وجود
سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عمره سهند واقع شده امت - چنانچه بشرح و بصط رتم زده
کلیک بیان خواهد شد که با سه هزار کس از مذل سلطان ملندر مور که از هشتاد هزار کس زیاده
داشت امتخام هندوستان فرموده اند - و ازین بدیع تر کارنامه اقبال جهان آرای حضرت
ظلّ الهی است که بقائید ایزدی هندوستانرا با اندک مرده از دم چندین حران کردن کش
چنان بر آورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن لامت - چنانچه جمله ازان در جای خود
رتم پذیر خواهد شد •

• شعر •

گرم بخت امید واری دهد • فلک فرصت در وقت یاری دهد

بگرمی هنگامه رامتان • طرازم همه دستان دامن

درین جدل دهر پایندگان • کسم نقشه از بهر آیدگان

در همانروز فتح بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنم آشیانی در امیر خواجه
کلان بیگ و امیر محمد کرکنتاش و امیر یونس عالی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار
و امیر علی خازن و ایلغار بصورت دارالملک آگره (که پای تخت سلطان ابراهیم بود) نهضت
نمودند که محافظت خزن نمایند - و اهل شهر را (که از روایع ایزدی اند) باسعادت انوار
مردمت اطمینان بخشند - و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید
برلاس و امیر قتلقدم حضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین و دنانیر آنجا را پامی داشته رعایا
و مکنه آن نواحی را بنوبت ماطقت پادشاهی امتامت نمایند - و همدران روز فتحنامه نوشته مصحوب
بربدان اقبال روانه کابل و بدخشان و قندهار ساختند - و خود بدولت و سعادت روز چهارشنبه درازدهم
شهر مذکور در دارالملک دهلی نزل اجال فرمودند - و آئینه بیست و یکم اینماه بر دارالمطقت
آگره چتر اقبال برانراشته ظلمت زدهای آن هوان و رونق بخش آن فضا شدند - و جمیع خرد
و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و مواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند - و از همول عطوفت
والا رانده اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول منایمت ساخته اموالی و خزاین خامه ایشانرا

بایشان مرحمت فرمودند :- و اضافه آن هفت لک تنگه هیورغال از مکه اشفاق بوالده او مقرر شد - و همچنین اقربای او بروتب و وظایف و ادوات پادشاهانه کامیاب شدند - و عالم پراکنده را جمعیت تازه و آرامشی شایسته روی داد - و حضرت جهانبانی جنت آخیانی (که بیشتر بدار الحظنه آگره نزل اجل فرموده بودند) الماس (که هفت مقال وزن داشت و بتخمین مبصران جوهر غناس بهای آن نصف خرج روزمره ربع محکون بود و میگفتند که این الماس از خزانه سلطان علاءالدین بود که از اولاد بکرماجیت راجه گوالیار بدست او درآمده بود) پیشکش کردند - و حضرت گیتی منانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عطا فرمودند •

روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دغاین (که گرد آورده چندین سلاطین بود) نمودند - هفاد لک تنگه مکندری بحضرت جهانبانی مکرمت شد - و یک خانه خزینه که آنکه تحقیق مخزنفات لو نمایند اضافه انعام فرمودند - و بامرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از ده لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند - و تمامی بکه جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصدقات و انعامات اختصاص یافتند - و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند - و هیچکس از اردوی معلی تا اردوی بازاری از نصیبه وافر بهره نماند و جهت درجیات ریاض کامکاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفضیل از نقد و جلس بر سر ارمغانی جدا ساختند - چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنگه - و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه - و همچنین بمسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و درازی آسمان خلانت و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اتمش نادره و زر مرغ و سفید مقرر گردانیدند - و برای جمیع مقتصدان دردمان معلی و منتظران عواطف پادشاهی (که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند) انعامات گرامی فرستادند - و بمشاهد قدسیه و مزارات متبرکه خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذر و هدایا ارسال داشتند - و فرمان شد که بتامی متوطنان کابل و هندوره و رومک و خوست و بدخشان از مرد زن و خرد و کلان یک شاهرخی رسانند - چنانچه جمیع طوایف خواص و عوام از خوان آسمان آنحضرت بهره مند شدند •

• شعر •

زانشان دس گوهسر نثار • نشاط نو انگیخت در روزگار

خوست ارمغانی که آید ز دور • که مه بر زمین ریزد از چرخ نور